

نبرد خلق

سرکوب و دستگیری
کارگران و پرسنل صنایع
شرکت نفت را محکوم
می کنیم.

کارگران همه
کشورها متحد شوید

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

NABARD - E - KHALGH No 141 . 19 Feb 1997

شماره ۱۴۱ دوره چهارم سال سیزدهم - اول اسفند ۱۳۷۵

پیام رادیو - تلویزیونی مسئول شورای ملی مقاومت ایران

به مناسبت هجدهمین سالگرد انقلاب ضد سلطنتی، آقای مسعود رجوی پیامی برای مردم ایران فرستاد. متن کامل پیام مسئول شورای ملی مقاومت ایران در شماره ۱۲۸ هفته نامه ایران زمین در تاریخ ۲۲ بهمن ۷۵ انتشار یافته است. سیمای مقاومت، برنامه تلویزیونی سازمان مجاهدین خلق ایران که از طریق ماهواره پخش می شود و نیز رادیو مجاهد متن کامل این پیام را پخش نموده اند. مسعود رجوی در پیام خود به طور مبسوط به تشریح سیاستهای رژیم در یک سال گذشته و تلاشهای مقاومت ایران در زمینه های مختلف پرداخته است. در بخش پایانی این پیام آقای مسعود رجوی اعلام نموده که: "هم چنان که بارها گفته ایم، اگر در صحنه عمل مبارزاتی و مشی سیاسی، نیروی مقاوم و سازمان و تشکیلات و در یک کلمه رهبری بهتر و کارآمدتری برای سرنگونی رژیم خمینی با مرزبندی خدشه ناپذیر با دیکتاتوری دست نشانده سابق عرضه شود، ما با تمام توش و توان در برابرش زانو می زنیم و هر مرام و مسلکی هم که داشته باشد، با حفظ اعتقاداتمان و حتی انتقاداتمان، رهبریش را به جان و دل می پذیریم". پیام مسئول شورای ملی مقاومت ایران در رسانه های خبری جهان انعکاس وسیع داشته است.

اطلاعیه

امروز وزارت اطلاعات رژیم ایران باز هم طی یک نمایش مسخره، آقای اسماعیل سرکوهی را با شکنجه واداشته که بگوید آقای فرج سرکوهی با اینجانب مهدی سامع، ارتباطاتی داشته است. هدف وزارت اطلاعات رژیم ایران از این دروغ آشکار، پرونده سازی هرچه بیشتر برای فرج سرکوهی است. در حالی که نامه افشاگرانه، تکان دهنده و شجاعانه فرج سرکوهی ترفند جاسوسی را خنثی کرده است، این بار وزارت اطلاعات می خواهد پرونده جدیدی برای این روشنفکر بی گناه کشور ما تهیه کند.

اینجانب ضمن تکذیب این ادعای مسخره وزارت اطلاعات و محکوم نمودن دستگیری و شکنجه فرج سرکوهی و برادرش، از کلیه مجامع بین المللی مدافع حقوق بشر و منجمله از آقای کاپیتورن، کمیسور حقوق بشر ملل متحد، عفو بین الملل، سازمان دیده بان حقوق بشر، انجمن جهانی قلم، سازمان خبرنگاران بدون مرز، و... خواستار اقدام عاجل برای جلوگیری از شکنجه و آزار آقای فرج سرکوهی و برادرش و نجات جان آنان می باشم.

سخنگوی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

مهدی سامع

۱/۸ بهمن ۱۳۷۵ - ۶ فوریه ۱۹۹۷

اطلاعیه خبری

براساس اخبار دریافتی، امروز یکشنبه چندین هزار نفر از پرسنل صنایع نفت در مقابل ساختمان مرکزی وزارت نفت در تهران تجمع کرده و خواستار اجرای طرح طبقه بندی مشاغل و پرداخت حقوقهای معوقه خود شدند. حدود ساعت ۱۱ صبح نیروهای سرکوبگر رژیم موسوم به نیروهای ضد شورش که محل تجمع کارگران و پرسنل شرکت نفت را محاصره نموده بودند، با اعمال زور تعدادی از آنها را به داخل ساختمان وزارت نفت برده و از میان آنها تعدادی را دستگیر و به زندان منتقل می کنند. در همین زمان نیروهای سرکوبگر رژیم تعدادی از کارگران و پرسنل صنایع نفت که در خیابان طالقانی اجتماع کرده بودند را دستگیر و با مینی بوس به زندان انتقال می دهند. تعداد دستگیرشدگان بین ۴۰۰ تا ۶۰۰ نفر حدس زده می شود. لازم به تذکر است که این حرکت اعتراضی به دنبال حرکت اعتراضی پرسنل صنایع نفت در پالایشگاههای تهران، تبریز، شیراز و اصفهان در روزهای ۲۸ و ۲۹ آذر سال جاری صورت می گیرد. کارگران پرسنل صنایع نفت در آن تاریخ یک ماه به وزیر نفت فرصت داده بودند که به خواستههای آنان پاسخ مثبت دهد.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، ضمن محکوم نمودن دستگیری کارگران و پرسنل صنایع نفت، خواستار مداخله سازمان بین المللی کار، مراجع بین المللی مدافع حقوق بشر و سندیکاهای کارگری جهان برای آزادی کارگران زندانی و تحقق خواستههای آنان می باشد.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

۲۸ / بهمن / ۱۳۷۵ - ۱۶ / فوریه / ۱۹۹۷

نامه افشاگرانه، تکان دهنده و شجاعانه فرج سرکوهی

نمی دانم تا کی وقت دارم، هر لحظه در انتظار دستگیری مجدد هستم یا حادثه ای که در آن به قتل برسم و مرگ من خودکشی و نامرود شود. شکنجه و زندان و مرگ در انتظار من است.

در صفحه ۸

دیدگاهها

بهمن ماهی که گذشت

در صفحه ۱۳

زنان

نقش کار در زندگی زنان

اخبار

در صفحه ۱۱

بیانیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

به مناسبت ۱۹ بهمن،

بیست و ششمین سالگرد حماسه سیاهکل

در صفحه ۳

یادداشتهای سیاسی

مصاحبه مطبوعاتی علی اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور ولایت خامنه ای، نه فقط منعکس کننده تمام خصوصیات اوست، بلکه سرگردانی اش را نیز منعکس می کند. در گذشته و با حرفهایی که رفسنجانی می زد و مثلاً ادعا می کرد که ما "مشکل ارزانی" داریم، او را دروغ گو می نامیدند. این خصلت مداوم رفسنجانی در طول حیات سیاسی اش بوده است. اکنون با توجه به موقعیتی که رفسنجانی در آن قرار گرفته، نام دروغگوی سرگردان شایسته اوست. ملاحظه کنید "برای شغل بدمی خود برنامه ریزی نکرده ام، ولی فکر می کنم اگر فرصتی حاصل شد در سه چهار موضوع به کار می پردازم". رفسنجانی این موضوعات را این گونه ردیف می کند: "بخش مهمی از فعالیتهای آینده ام کمک به رهبری خواهد بود". اما بقیه "پرداختن به کارهای شخصی است. مانند تنظیم یادداشتهایی از خاطرات قبل و بعد از انقلاب و تهیه کلید قرآن که از دوران زندان در گذشته آغاز شده و آثاری جاویدان است و مقداری هم وقت برای جهان سوم، کشورهای آفریقایی و کشورهای اسلامی خواهم گذاشت".

سرگردانی رئیس جمهوری اسلامی، در همین چند نکته که در پاسخ به سؤال خبرنگار خبرگزاری ژاپن گفته، کاملاً مشهود است. مسأله کمک به رهبری، هیچ کار مشخصی نیست مگر آن که، رفسنجانی به سمت "جانشین و یا "معاون" و "قائم مقام" خامنه ای اعلام شود. تجربه جانشینی و قائم مقامی در جمهوری اسلامی با توجه به تجربه خمینی و منتظری، تجربه مثبتی برای حکومت نبوده و در این مورد هم بعید است که حتی اگر خامنه ای و جناح بازار و شورای نگهبان و مدرسین حوزه علمیه قم و جامعه روحانیت مبارز، قبول کنند، نتیجه مثبتی برای رژیم داشته باشد.

بقیه در صفحه ۲

مصاحبه آتش مفسر با مهدی سامع

سخنگوی سازمان چریکهای

فدایی خلق ایران

در صفحه ۴

حمایت از اعتصاب کارگران

پالایشگاههای نفت

در صفحه ۱۶

۸ مارس، روز جهانی زن، گرامی باد

هرچه گسترده تر باد مبارزه مسلحانه انقلابی برای سرنگونی رژیم خمینی

یادداشت سیاسی ماه

اتحاد دو بخش حزب
دموکرات کردستان ایران

مراسم سالگرد ترور

مجاهدین شهید زهرا رجبی و
محمدعلی مرادی در پرالاش

خبرگزاری رویتر روز ۲۶ بهمن خبر برگزاری مراسم سالگرد ترور مجاهد خلق زهرا رجبی و مجاهد خلق محمدعلی مرادی را پخش نمود. در این مراسم سخنرانان سیاست دیالوگ انتقادی کشورهای اروپایی را مورد حمله قرار داده و اعلام نمودند که سیاست تروریستی رژیم ولایت فقیه فقط با قاطعیت خنثی خواهد شد. شرکت کنندگان در این برنامه یک بار دیگر بر پیمان خود برای سرنگونی نظام ولایت فقیه و برقراری دموکراسی در ایران پافشاری کردند.

چرا خفه نمی کنید اینها را؟

زندی در نماز جمعه کرمانشاه: ... چرا در یک نظامی که نظام ارزشی است... شراب خوردی؟ چرا شراب درست کردی؟ در پرانتز به مسئولین عرض می کنم چرا شما اجازه می دهید اینها بسازند؟ چرا؟ چرا خفه نمی کنید اینها را؟ دل خانواده های شهید را به درد آوردند. این همه شهید! این همه معلول! این همه جانبازه! باز هم یک الینگ بیاد شراب درست کنه؟! یک الینگ بیاد شراب وارد کنه! برای من گزارش نیاورید که چقدر کشف کردیم. بیایید بگید نگذاشتیم وارد بشه. نگذاشتیم درست بکنه. اکتشافات نگو! هنر خیلی نیست این اکتشافات. هنر اون جاست که نگذاری درست کنه. ماه مبارک است و من رفته ام محل مبارزه با منکرات. ظرفهای بسیار بزرگ ملو از شراب، درست کرده بودند آورده بودند... اجازه دیدید یک مثقالش را بسازند... اگر نمی توانید از این حزب الله که می سوزد، مدد بخواهید. توی سر اینها بزنید. توی مغز اینها بزنید. معنا ندارد جسورانه اینها بتازند، عرضه کنند. ملت قبول نمی کنه. گزارش به من بدید که در استان نگذاشتیم یک مقال هم امسال درست کنند. گزارش نده ما چقدر سرعت کشف کردیم. نه! بیای گزارش بده ما امنیت را صد در صد تامین کردیم... امنیت یکی از نعم الهی است.

رادیو رژیم ۲۹/دی/۷۵

دو بخش حزب دموکرات کردستان ایران که چند سال قبل به علت یک سلسله اختلافات تشکیلاتی و سیاسی از هم جدا شده بودند. اخیراً طی بیانیه مشترکی اعلام کردند که به پدیده وجود دو جریان به نام حزب دموکرات کردستان ایران پایان داده و در یک حزب واحد به مبارزه برای تحقق بخشیدن به شعار "دموکراسی کردستان" ادامه می دهند. در بیانیه مشترکی که در تاریخ ۱۹ دی ماه امسال انتشار یافت، از وحدت دو بخش این حزب به عنوان "آرزوی دیرینه توده های مردم کردستان و دوستداران حزب" یاد شده است که اکنون تحقق پیوسته است. به جز این بیانیه، تا کنون سندی پیرامون چگونگی رفع اختلاف میان دو بخش این حزب، انتشار نیافته است. ما آرزو می کنیم این اتحاد در جهت تقویت جبهه مبارزه برای سرنگونی رژیم حاکم بر کشور ما باشد.

اعداد یکی از پیشمرگان

حزب دموکرات کردستان

رادیو صدای کردستان ایران در برنامه روز ۳۰/دی ماه خود گفت: "بنا به خبری که از کمیته حزبی شهرستان بوکان به صدای کردستان رسیده، محمد آرمان زاده پیشمرگه حزب که پاییز سال گذشته در منطقه بوکان از رفقایش جدا افتاده بود توسط رژیم دستگیر شده و اعدام گردیده است. در باره نحوه اعدام این رفیق اطلاعاتی در دست نیست نداریم. ارگان سرکوبگر اطلاعات در شهر مهاباد بدون تحویل دادن پیکر وی به خانواده اش، به آنان اطلاع داده بود که فرزندشان اعدام گردیده است. محمد آرمان زاده اهل مهاباد و فرمانده تیم بود."

جولوگیری از خروج حبیب الله پیمان

بخش فارسی رادیو بین المللی فرانسه در روز ۲۵ بهمن اعلام کرد که مقامات اطلاعاتی جمهوری اسلامی از خروج دکتر حبیب الله پیمان از طریق فرودگاه مهاباد به خارج از کشور جلوگیری کردند. در همین روز پیمان در مصاحبه ای با این رادیو گفت که "مامورین وزارت اطلاعات مانع شدند و گفتند که من نمی توانم به این مسافرت بروم و گذرنامه من را هم گرفتند و ضبط کردند."

نظام ترور و وحشت حاکم بر میهن ماست. طی ۱۸ سال گذشته، دهها هزار زن و مرد ایرانی در شکنجه گاههای رژیم جمهوری اسلامی، زیر سخت ترین و طاقت فرساترین شکنجه ها قرار گرفتند و از دردها و رنجهای آنان کسی خبردار نشد. فرج سرکوهی به یمن یک تلاش بی سابقه بین المللی و به علل نوع رابطه رژیم با دولت آلمان و اهمیتی که دولت آلمان در حیات رژیم آخوندها دارد، این فرصت را پیدا کرد که در فاصله دو دستگیری اش، آن چه بر او گذشته را، به گوش جهانیان برساند. او آرزو داشت که این نامه را کسانی بخوانند و اکنون میلیونها نفر در سراسر جهان متن کامل این نامه یا بخشهایی از آن را خوانده اند. نامه فرج سرکوهی، ادعائنامه تمام کسانی است که به وسیله مزدوران و سرکوبگران رژیم ولایت فقیه، زیر وحشیانه ترین شکنجه ها قرار گرفته و می گیرند و به این اعتبار، این نامه، دیگر نامه فرج سرکوهی نیست. نامه هزاران و هزاران هم وطن ماست که صدایشان در گلو خفه شد و بدون این که فرصت یابند تا قاتلین خود را معرفی کنند، جان باختند. تلاش بین المللی برای نجات جان سرکوهی، گرچه هنوز جان سرکوهی را نجات نداده و او کماکان تحت شکنجه دژخیمان قرار دارد، اما این دستاورد را داشته که اولاً جهانیان از آن چه در زندانها و شکنجه گاههای رژیم می گذرد با خبر شوند و ثانیاً رژیم این جا و آن جا تن به عقب نشینی دهد. اعلام دستگیری فرج سرکوهی و آزادی برادر او، گرچه با دروغهای ساختگی وزارت اطلاعات رژیم همراه بوده، اما اصل قبول دستگیری آنان، یک موفقیت برای کسانی است که در این تلاش بین المللی سهیم هستند. این تلاش باید تا آزادی کامل فرج سرکوهی ادامه یابد. در این میان موضوعی که تاکنون چندان به آن توجهی نشده، دستگیری، شکنجه و آزار پروین اردلان است. فرج سرکوهی در نامه خود به بخشی از این فاشرها که او مطلع بوده، پرداخته است. چند سازمان و نهاد بین المللی مدافع حقوق بشر و حقوق نویسندگان و روزنامه نگاران به دستگیری پروین اردلان اشاره کرده اند. اما دستگیری و آزار و اذیت او، هنوز در جامعه ایرانیان خارج از کشور انعکاس نداشته است. پروین اردلان نیز قربانی توطئه های وزارت اطلاعات شده و سرنوشت او با پرونده سازیهای رژیم در مورد فرج سرکوهی گره خورده است و بنابراین باید صدای او را نیز به گوش جهانیان رساند. □

بقیه از صفحه ۱
در مورد امور شخصی مثل تنظیم یادداشتها و ... بیش از آن که توضیحی در مورد یک کار جدی باشد. خوراکی تهیه کردن برای کسانی که می خواهند "امیرکبیر" و "گورباچف" بتراشند. در مورد وقت گذاشتن برای آفریقا و کشورهای اسلامی هم باید به رئیس جمهور سرگردان توصیه کرد که عمامه خود را محکم نگهدارد تا آن را باد نبرد و به همان کمک به رهبری قناعت کند و سراغ خانه کدخدا را نگیرد. از بخش سرگردانی رفسنجانی که بگذریم، دروغگوئیهای او مثل همیشه بی شمار است. ملاحظه کنید: "سرکوهی در آلمان بوده"، "انقلاب از لحاظ ارتباطات مردمی بسیار نیرومند است و در راهپیمائیهای اخیر این را به وضوح دیدیم"، "در حال حاضر همه نیازهای کشور در داخل تامین می شود"، "ما نسبت به همه کشورهای منطقه کمتر سلاح می خریم و الان عمده سلاح مورد نیازمان را در کشور تولید می کنیم و بودجه دفاعی ایران در حال حاضر نسبت به بودجه کل از همه کشورها کمتر است"، "کار عمده ما ظرف چند سال اخیر ایجاد زمینه ای مناسب برای حضور زنان در عرصه های اجتماعی بوده که در این زمینه بسیار موفق بوده ایم"، "کلیه مطبوعات در چارچوب قانون کاملاً آزادند"، از این نوع خرده فرمایشات در مصاحبه مطبوعاتی رفسنجانی به وفور یافت می شود که ردیف کردن آن این یادداشت را طولانی می کند. رفسنجانی به راهپیمایی ۲۲ بهمن در چند مورد اشاره کرده و آن را دلیل حمایت مردم از رژیم (او می گوید انقلاب) می داند. او این راهپیمایی را "با شکوه" اعلام می کند. اکنون سالهست که از راهپیمایی "با شکوه" برای رفسنجانی و رژیم ولایت فقیه خبری نیست. اما نکته ای که امسال جلب توجه کرد، گزارش خبرگزاریها رویتر و فرانسه از این راهپیمایی بود. رویتر تعداد راهپیمایان در تهران را صد هزار نفر اعلام کرد. وقتی رفسنجانی صد هزار نفر جمعیت در تهران را که آن هم اساساً از عمله و اگره خود رژیم بوده اند را "با شکوه" اعلام می کند می توان به واقعیت بقیه ادعایش نیز بیشتر پی برد.

....

نامه فرج سرکوهی، یک نامه عادی نیست. تنها یک افشاگری شجاعانه و یا بیان دردها و رنجهای کسی که به وسیله دژخیمان تحت شکنجه، آزار و اذیت قرار گرفته نیست. این نامه یک ادعائنامه علیه

بیانیه سازمان چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت ۱۹ بهمن، بیست و ششمین سالگرد حماسه سیاهکل

بزرگداشت حماسه سیاهکل

در بزرگداشت ۱۹ بهمن حماسه سیاهکل از طرف فعالان و هواداران سازمان در شهر واخینگن (Wageningen) در هلند مراسمی برگزار گردید. در این مراسم رفیق جعفر پویه ضمن اشاره به تاریخچه فعالیت سازمان از ابتدا تا امروز، از برنامه کوتاه مدت سازمان برای ایرانی آزاد و دموکراتیک سخن گفت. وی اعلام داشت برنامه اساسی سازمان بر محور صلح، دموکراسی، سوسیالیسم و استقلال استوار بوده و راه حصول آن در مرحله اول استقرار سکولاریسم و عدالت اجتماعی است. این بزرگداشت با پرسش و پاسخ و پذیرایی از شرکت کنندگان پایان یافت.

انتشارات سازمان در هلند

کانون فعالان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در هلند کتابهای زیر را تجدید چاپ کرده است.

- ۱- تاریخ سی ساله / بیژن جزنی / ۱۵ گیلدن
- ۲- تحلیل مختصری بر تحولات اجتماعی و اقتصادی ایران / بیژن جزنی / ۷ گیلدن
- ۳- چند مقاله / مهدی سامع / ۱۵ گیلدن
- ۴- چند مصاحبه و سخنرانی / مهدی سامع / ۱۵ گیلدن
- ۵- مجموعه مقالات / منصور امان / ۵ گیلدن
- ۶- سنگر مقدم لنینیسم / منصور امان / ۵ گیلدن

برای دریافت این کتابها و نشریه نبرد خلق با آدرس فعالین سازمان در هلند، که در صفحه ۱۵ همین شماره چاپ شده، تماس بگیرید.

۳- سازمان ما، شورای ملی مقاومت ایران را به مثابه تنها الترناتیو ممکن و دموکراتیک رژیم ولایت فقیه می داند و براین اساس تقویت هرچه بیشتر این الترناتیو را از اصلی ترین وظایف خود در این مرحله می داند. ما برای تحقق دموکراسی، سکولاریسم و ایجاد یک نظام گسترده تامین اجتماعی، شورای ملی مقاومت ایران را مناسب ترین ابزار می دانیم.

ما در هیجدهمین سالگرد انقلاب بهمن ۱۳۵۷ و در بیست و ششمین سالگرد رستاخیز سیاهکل با گرامی داشت خاطره تمامی زنان و مردانی که در صفوف جنبش پیشتاز فدایی و در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع و برای تحقق استقلال، دموکراسی، صلح و سوسیالیسم در ایران به شهادت رسیدند، با درود به تمامی زندانیان سیاسی که تحت وحشیانه ترین شرایط در زندانهای رژیم استبدادی ولایت فقیه مقاومت می کنند و آرزو کنای به تمامی پیکارهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هنری که علیه رژیم جمهوری اسلامی صورت می گیرد و با ایمان به پیروزی مبارزه ترفیخواهانه مردم ایران، تمامی کمیونستهای ایران را به اتحاد و همبستگی براساس اصول بالا فرا می خوانیم.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
۱۵ بهمن ۱۳۷۵

جنبش پیشتاز فدایی در طی آن ۷ سال حیات سیاسی خود، اشتباهات و کمبودهای بسیار نیز داشته است. اما خطوط اساسی خط مشی سیاسی آن، یعنی سرنگونی دیکتاتوری شاه و اعتقاد بر مبارزه مسلحانه به عنوان شکل محوری مبارزه، منطبق بر ضروریات آن مرحله از جنبش رهائی بخش مردم ایران بوده است. پس از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ سازمان چریکهای فدایی خلق ایران که با موج استقبال وسیع مردم روبرو شد در مقابل شرایط پیچیده ای قرار گرفت. خمینی و یک سلسله گروهبندهای مختلف که پیرامون او گرد آمده بودند، با هدف قبضه انحصاری قدرت و تسلط نظام ولایت فقیه بر جامعه، به سرکوب دستاوردهای دموکراتیک انقلاب مردم ایران پرداختند. جنبش پیشتاز فدایی به علت فقدان یک رهبری آگاه و انقلابی و هوشیار، نتوانست در این شرایط بحرانی، خط مشی اصولی اتخاذ کند. رهبری آن موقع سازمان با اتخاذ سیاستهای سازشکارانه و با انجام اقدامات ضد دموکراتیک در روابط داخلی سازمان ما، هر روز ضربات غیر قابل جبرانی به سازمان چریکهای فدایی خلق ایران وارد نمود. طی سالهای پس از انقلاب بهمن ۵۷، سازمان با انشعابهایی متعدد روبرو شد. ما، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران را در مبارزه با اپورتونیزم راست و سکتاریسم مبتذل با شکل چپ روانه و ماهیت راست روانه، احیاء نمودیم و اکنون با گامهای سنجیده و استوار به پیش می رویم. اساسی ترین، عمومی ترین و کلی ترین خطوط سیاسی - ایدئولوژیک ما به قرار زیر است:

۱- هدف و آرمان استراتژیک ما، نابودی استثمار و تحقق جامعه سوسیالیستی است. از نظر ما یک نظام سوسیالیستی، نظامی است که در آن انسان را در مرکز توجه خود قرار می دهد. چنین نظامی باید مبتنی بر پلورالیسم سیاسی و اجتماعی و سکولاریسم بوده و دفاع از صلح و خلع سلاح همگانی، حفظ محیط زیست، کنترل جمعیت، دفاع از جنبشهای فمینیستی، تضمین سلامتی و امنیت کودکان و جوانان، ایجاد یک مکانیزم همگانی برای دفاع از حقوق بشر، از برنامه های مبرم و همیشگی آن باشد. گسترش هرچه وسیع تر مداخله کارگران و زحمتکشان و توده های مردم در امر زندگی سیاسی و اجتماعی و تضعیف نقش دولت به سود این امر، ایجاد نهادهای کنترل، نظارت و بازرسی همگانی و همیشگی، ابزارهایی است که تحقق چنین جامعه ای را تضمین می کند.

۲- نظام اهریمنی و استبدادی ولایت فقیه، مهمترین مانع تکامل جامعه ایران و عمده ترین دشمن مردم ایران است. ما برای سرنگونی این نظام استبدادی و مذهبی و ایجاد یک شرایط دموکراتیک که مردم بتوانند آزادانه و از طریق برگزاری انتخابات مجلس مؤسسان سرنوشت خود را در دست گیرند، مبارزه می کنیم. سرنگونی نظام ولایت فقیه و تحقق یک جامعه دموکراتیک که حقوق و آزادیهای مردم را تامین و تضمین کرده و هرگونه تبعیض جنسی، ملی، مذهبی و قومی را لغو نماید، وظیفه اصلی ما در این مرحله است. ما معتقدیم که سرنگونی جمهوری اسلامی، تنها از طریق مبارزه قهرآمیز و در پیوند با مبارزه اجتماعی مردم ایران امکان پذیر است.

کودتای ننگین امپریالیستی - ارتجاعی ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که منجر به سقوط دولت دکتر محمد مصدق گردید، شکستی استراتژیک برای جنبش ترفیخواه و عدالت طلب مردم ایران بود. تسلیم طلبی و بی عملی رهبران حزب توده همراه با سرکوب بی محابای فعالان سیاسی توسط دستگاه سرکوبگر رژیم شاه، روحیه یأس و ناامیدی را به مقیاس وسیع گسترش داد. رفرمهای اقتصادی سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ پایه های رژیم دیکتاتوری شاه را تقویت نمود. رژیم خودکامه محمدرضا شاه، سیر تحولاتی که با ملی شدن صنعت نفت به ایجاد یک جامعه دموکراتیک و مدنی مردمی جهت گیری نموده بود را به کلی نابود نمود. دیکتاتوری شاه با سرکوب بی محابای جریانهای سیاسی و اجتماعی و سلطه بی محابای دستگاه اهریمنی ساواک امکان هرگونه مبارزه علنی و مسالمت آمیز را از میان برده بود. شعار سرکوبگران رژیم محمدرضا شاه پس از سالهای اول دهه چهل شعار "حرکت مرد، زنده باد تسلیم" بود و براین اساس روانشناسی توده های مردم شکل گرفت. مبارزه برای دموکراسی و عدالت، آرمان خواهی و استقلال طلبی تحت شرایط سرکوب و خفقان به رویاهای زیبای دوری تبدیل شده بود. در آن شرایط سرکوب و خفقان، تعدادی از انقلابیون که شاهد عوارض منفی شکست استراتژیک جریانهای سنتی از قبیل حزب توده و گروهبندهای مختلف جبهه ملی در جنبش رهائی بخش مردم ایران بودند، به این نتیجه رسیدند که در شرایط دیکتاتوری و اختناق و هنگامی که هیچ گونه امکانی برای مبارزه مسالمت آمیز وجود ندارد، تنها راه برای مبارزه با دیکتاتوری محمدرضا شاه و تحقق خواستههای استقلال طلبانه و عدالت طلبانه مردم، مبارزه مخفی و قهرآمیز است. در بین گروهها و محافل که طی سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۹ پیرامون خط مشی مبارزه مسلحانه تشکیل شد، دو گروه از انقلابیون مارکسیست که جدا از هم شکل گرفته بود، در سال ۱۳۴۹ در ارتباط با هم قرار گرفتند. این دو گروه ابتدا در همکاری با هم به مبادله تجربیات خود پرداختند. روز ۱۹ بهمن سال ۱۳۴۹، تیم جنگل به فرماندهی فدایی شهید، رفیق علی اکبر صفایی فراهانی به پاسگاه ژاندارمری روستای سیاهکل در اطراف لاهیجان حمله و آن را کاملاً خلع سلاح نمودند. با سیاهکل جنبش مسلحانه انقلابی آغاز شد و در بهار سال ۱۳۵۰، سازمان چریکهای فدایی خلق ایران رسماً اعلام موجودیت نمود. چریکهای فدایی براین اعتقاد بودند که در شرایط دیکتاتوری و اختناق محمدرضا شاهی، برای آن که یک سازمان سیاسی بتواند رشد و بقاء رزمنده داشته باشد و بتواند مسأله ارتباط مبارزاتی با مردم را حل کند، باید یک سازمان سیاسی - نظامی باشد که مبارزه مسلحانه را شکل محوری مبارزه خود قرار دهد. جنبش پیشتاز فدایی با این اعتقاد طی سالهای ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷، علیرغم ضربات ساواک بر پیکر آن و علیرغم فرازونشیبهای بسیار، به بزرگترین سازمان سیاسی کشور تبدیل شد. هنگامی که روزهای انقلابی بهمن ۵۷ پیش آمد، استقبال مردم از سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، نشان داد که راهی که از سیاهکل آغاز شده بود، راه درست و اصولی بوده است. تردیدی نباید کرد که

در بیست و ششمین سالگرد حماسه سیاهکل

مصاحبه‌اش مفسر با مهدی سامع سخنگوی سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

(قسمت آخر)

داشته و وجود خواهد داشت. نکته دیگری که در این مورد باید در نظر گرفت این است که کار فرهنگی، هنری، علمی، تحقیقی و کارهایی از این نوع، کاملاً شامل قطب بندی سیاسی جامعه نمی شوند. به طور مشخص اکنون یک قطب بندی سیاسی در جامعه ما، بین جبهه دموکراسی، ترقی و رژیم وجود دارد. در تحلیل نهایی تمام حرکت‌های سیاسی، یک طرف این قطب را تقویت یا تضعیف می کنند. اما آن کارهایی که مثال زدیم، کاملاً با این مکانیسم تطبیق نمی کند. در مواردی اصلاً تطبیق نمی کند. این از خصلت کار هنری، فرهنگی، علمی، تحقیقی و کارهایی از این نوع ناشی می شود. و نکته چهارم این که در این موارد نباید یکسان سازی کرد. یعنی نباید فکر کرد که همه می توانند یک شکل، یک قد و قواره و یک خصلت و شخصیت داشته باشند. ما نباید فکر کنیم که همه می توانند منوچهر هزارخانی شوند یا همه می توانند مثل زنده یاد ساعدی و یا شهید سعید سلطانپور باشند. چنین امری اولاً امکان ندارد و ثانیاً اگر هم چنین شود، حتماً آن جامعه فاسد شده است. رفقا در شوروی سابق می خواستند چنین یکسان سازی را در زمینه کار فرهنگی، هنری و حتی تحقیقی، تحقق بخشند. دیدیم که در اعماق جامعه، چه چیزهایی را پروراندند. حالا اگر این چهار موردی که من پایه بحث خودم گرفتم را قبول داشته باشیم به طور مشخص می پردازم با آن چه طی سالهای گذشته در کشور ما پیش آمد. پس از پایان جنگ و به خصوص پس از مرگ خمینی با آن تفرق عمومی به خصوص در سطح جهانی که در مورد رژیم وجود داشت و با آن افشاگریهای عظیمی که مقاومت در مورد شرایط سانوسور، اختناق و سرکوب در ایران کرده بود، رژیم برای این که بتواند در سطح جهانی مانور کند و برای این که دست معامله گران غربی را هم برای جواب به افکار عمومی مردم کشورهای غرب برای توجیه معامله با رژیم ارتجاعی حاکم بر کشور کشور ما باز بگذارد، در زمینه های مجبور به میزانی از عقب نشینی شد. البته نیروهای خالص حزب اللهی و به اصطلاح نیروهای "ایدئولوژیک" رژیم هم پس از این که خمینی جام زهر را نوشید به طور وسیعی فرو می ریختند و رژیم و ارگانهای سرکوبگر قبلی به شکل گذشته نمی توانستند مردم را کنترل کنند. هنوز هم وزارت اطلاعات به شکل فعلی اش در نیامده بود. بنابراین در چنین شرایطی بعضی سوراخها به وجود آمد که عده ای از آن استفاده کردند. این عده عناصر گوناگونی بودند. بعضیها صادقانه می خواستند خدمت کنند، بعضیها فرصت طلب بودند، بعضیها از حزب اللهی های قدیم بودند که پس از مرگ خمینی، چشم و گوششان بازتر شده بود، خلاصه ترکیب مختلفی از افراد در این عرصه وارد عمل شدند و در مجموع کارهای جالبی در تمام حوزه ها عرضه کردند. این فقط در عرصه فرهنگ و هنر نبود. در عرصه های دیگر هم کارهای زیادی صورت گرفت البته دارودسته رفسنجانی، به خصوص در سطح جهانی هم در این مورد اهداف خودشان را پیش می بردند. در این زمان بود که خامنه ای بهتر از هرکس خطر را دریافت و مقوله "تهاجم فرهنگی" را مطرح کرد. از آن موقع هر جا که رژیم بتواند این سوراخها و این آب باریکه ها را می بندد. فعلاً وزارت ارشاد را کاملاً در اختیار ارتجاعی ترین افراد قرار داده اند. بازارهای شناخته شده مثل اسدالله

توضیح نبردخلق: به مناسبت ۱۹ بهمن، سالگرد حماسه سیاهکل، آغاز جنبش مسلحانه انقلابی، آقای ا.ش. مفسر، مصاحبه ای با رفیق مهدی سامع انجام داده که متن کامل آن را در اختیار نبردخلق قرار داده است. قسمت اول این مصاحبه در نبردخلق شماره ۱۴۰ به چاپ رسید و قسمت آخر آن در این شماره چاپ می شود.

س: با توجه به این که حکومت روضه خوانها یک رژیم به شدت ارتجاعی ایدئولوژیک است که دگراندیشان را به شدت مورد تعقیب و آزار قرار می دهد و سانوسور شدید در کار هنرمندان و روشنفکران اعمال می کند، با این حال در محدوده تنگ سانوسور رژیم، روشنفکران لائیک ایران به انتشار مجله و کتاب پرداخته اند و هنرمندان سینما هم فیلمهایی ساخته اند که در خارج با استقبال روبه رو شده است. نظر شما در باره آنان و این گونه فعالیتها چیست آیا آنان در خدمت رژیم و برای بزرگ کردن آن هستند و یا برعکس، به نوعی به مقاومت فرهنگی مردم ایران تداوم می بخشند.

ج: به عنوان کسی که خیلی سمپاتی به جریان فرهنگی جامعه ایران و جنبش فرهنگی که اکنون در جامعه ما وجود دارد و شما آن را "مقاومت فرهنگی" می نامید، دارم، در این مورد حرفهایی دارم. آنهایی که با نظرات من از گذشته آشنا هستند می دانند که این حرف امروز من و براساس مد روز نیست. از گذشته های دور این نظرات را داشته ام. این نظرات البته تمیق و تکامل پیدا کرده ولی جوهر و هسته اصلی آن تغییر پیدا نکرده است. من معتقدم که اول باید بین یک کار هنری، فرهنگی یا حتی علمی و تحقیقی با خالق این کار تفاوت قایل شد. افرادی وجود داشته و دارند که به علت گوناگون در زمانهای مختلف در جبهه و موضع ترقیخواهی و یا دموکراسی قرار نداشته اند، ولی کارهای بسیار ارزش و فراموش ناشدنی آفریده اند. عکس آن هم وجود داشته. البته آنهایی که هم در موضع ترقی خواهی و دموکراسی بوده اند و هم کارهای با ارزشی آفریده اند، قابل ستایش بوده و هستند و مردم هم هیچ گاه آنها را فراموش نخواهند کرد. نمونه بسیار برجسته آن، خانم مرضیه هستند که ستایش جهانی را برانگیخته اند. اما نباید این دو موضوع را با هم مخلوط کرد. کار هنری، فرهنگی، علمی و تحقیقی باید مستقل از خالق آن مورد ارزیابی قرار گیرد. یک مثال بسیار زنده آن که اتفاقاً بحثهای بسیاری هم برانگیخته است، کارهای آقای عباس کیارستمی است. به نظر من شخص ایشان خیلی فرصت طلب و محافظه کار است. بسیاری از هنرمندان و منتقدین ایرانی هم که از کارهای کیارستمی تعجب کرده اند، که واقعا هم کارهای با ارزشی خلق کرده، به این نکات در شخصیت او دست گذاشته اند. نکته دیگر این که تحت سخت ترین شرایط و زیر دیکتاتوری ترین نظامها هم همواره سوراخها و آب باریکه هایی وجود داشته که مردم از آن استفاده کرده اند. در این مورد بدون این که بخواهم دچار نظرات شوینستی شوم، باید بگویم که ایرانیها، به طور تاریخی در این زمینه تبحر خاصی دارند. مثال روشن و قدیمی آن، حافظ است که چگونه با شعر خود با ارتجاع زمان جنگید. از این نمونه ها بسیار وجود دارد که در تمام جهان بوده و همان طور که گفتیم در جامعه خودمان هم به طور تاریخی وجود

بادامچیان و حبیب الله عسگرآلادی در امور مربوط به سینما کارها را از جانب خامنه ای و وزارت اطلاعات به عهده گرفته اند. همان طور که گفتیم خیلی از سوراخها را دارند می بندند. نتیجه این که تعدادی از کسانی که این گونه فعالیتها را دنبال می کردند، مهاجرت کرده اند، عده ای را هم مخفیانه کشتند. فرج سرکوهی را هم دارند شکنجه اش می کنند و... ولی نباید فکر کرد که رژیم می تواند تمام سوراخها را ببندد و تمام آب باریکه ها را خشک کند. جامعه ما در تب و تاب و جوش و خروش است. اگر مقاومتی و جنبشی مثل ما وجود دارد که می تواند تحت سخت ترین شرایط زنده بماند و رشد کند، در اعماق جامعه هم این جوش و خروش وجود دارد و نمودهای متعدد خودش را هم دارد. اگر چنین چیزی وجود نمی داشت، ما هم در چنین وضعی نبودیم. به خصوص حالا که وضع ولایت خامنه ای، خراب تر از آن است که دستگاه وزارت اطلاعاتش بتواند همه چیز را کنترل کند. به هر حال ما باید مثل گذشته از حق آزادی بیان، آزادی هنر، آزادی اندیشه و... تمام موازین مربوط به حقوق بشر دفاع کنیم و هرکجا هم که رژیم به هر یک از عرصه های مربوط به حقوق بشر تعرض می کند، مستقل از این که این تعرض و سرکوب در مورد چه کسانی اعمال می شود، کار رژیم را محکوم کنیم و از حق سرکوب شدگان دفاع کنیم. این البته نباید مانع از این شود که منتقدین، تحلیلگران و... در هر مورد مشخص در مورد این حوزه های مورد بحث، نتوانند نظراتشان را، مخالف یا موافق، بیان کنند. یعنی ما نباید از آن طرف بیفتیم و طوری برخورد کنیم که اگر مثلاً کسی بک کار هنری، فرهنگی، ادبی، علمی، تخصصی و... خوب و ارزنده ای به وجود آورد، دیگر نشود به او گفت بالای چشمت ابروست. من این موضوع را برای آن یادآوری می کنم که بعضیها که رانندگیشان خوب نیست و تازه کارند و یا ترمین نکرده اند، همیشه دوست دارند در جاده های یک طرفه رانندگی کنند و یا فکر می کنند همه خیابانها یک طرفه است. به هر حال دموکراسی، نقد، مدارا و تحمل یک جاده یک طرفه نیست.

س: با توجه به این که از سوی شورای ملی مقاومت ایران تنها راه رهایی از این رژیم، سرنگونی قهرامیز آن است که خود شما هم در صحبتهایتان در آمریکا یا کانادا آن را مورد تأکید قرار دادید، در این زمینه چه نقشی بر مبارزات صنفی داخل کشور و مبارزه روزانه مردم با رژیم قائل هستید؟ آیا سرنگونی به شیوه قهرامیز، می تواند از این مبارزات سود جوید یا برعکس، حمایت از مبارزات صنفی (در عین تأکید بر سرنگونی قهرامیز) یک تناقض است و عملی نیست.

ج: این نه فقط تناقض نیست، بلکه لازم و ملزوم یکدیگر است و بدون پیوند مبارزه انقلابی مسلحانه و مبارزه اجتماعی مردم، امر سرنگونی تحقق نخواهد یافت و به این امر هم شورای ملی مقاومت بارها در بیانیه ها و اظهار نظرات مختلف اشاره کرده است. س: اگر مبارزات صنفی را مثبت می دانید، آیا به نظر شما از سوی مقاومت به این مبارزات و ایجاد نوعی پیوند میان آن و جنبش مقاومت توجه لازم شده یا نه؟

در بیست و ششمین سالگرد حماسه سیاهکل

بقیه از صفحه ۴

ج: من در چند سؤال قبیل به طور مفصل در این مورد نظراتم را گفتم. بستگی به این که نوع پیوند را چه بگیریم. می توانیم بگوییم که نقش مقاومت در این رابطه چه بوده است. من از کارهایی که در این مورد صورت گرفته و تلاشهایی که در جریان است، حرفی نمی زنم. آن چه در آن سؤال هم بدان پرداختم. چگونگی پیوند است که از نظر من، پیوند با رهبران و گردانندگان عملی این جنبشها، مسأله اصلی است. نکته دیگر مسأله تغییر روانشناسی این گونه جنبشها و اصولا تغییر روانشناسی مردم است. یعنی مردمی که مخالف هستند، مردمی که به هیچ وجه خواهان ادامه حاکمیت ننگین این رژیم نیستند، بپذیرند و از نظر روانشناسی به این نقطه برسند که اولاً این رژیم تغییرپذیر است و می توان آن را سرنگون کرد و ثانیاً به نقش خودشان به عنوان عامل تعیین کننده این تحول پی ببرند.

س: نظرتان در مورد وضعیت کنونی طبقه کارگر ایران به لحاظ رشد سیاسی چیست؟ آیا نسبت به اوائل دوران بعد از انقلاب (۵۹-۵۸) آگاه تر شده یا بیشتر طرفدار رژیم است؟

ج: طرفدار رژیم که اصلاً نیست و دلیلی هم ندارد که در این وضعیت فلاکت باری که رژیم برای طبقه کارگر پیش آورده و در این بی حقوقی که کارگران ایران دارند، طرفدار رژیم باشند. از نظر سیاسی بودن هم، اصولاً جامعه ایران پس از انقلاب بهمن ۵۷، بسیار سیاسی شده و مسلمان این مسأله شامل طبقه کارگر هم می شود. اما به طور مشخص تر، مبارزه طبقه کارگر ایران طی سالهای پس از انقلاب، دوران پیچیده ای را پشت سر گذاشته است. پیشرفته ترین بخشهای این طبقه از همان ابتدای پس از انقلاب مخالف سرسخت این رژیم بودند. به تدریج بخشهای وسیع تری از این طبقه، در صف مخالف قرار گرفتند. انهایی که از ابتدا مخالف بودند، به علت آگاهیهای سیاسی و طبقاتیشان بود. به تدریج مسائل و مشکلات صنفی حاد و حادث شد. سیاست تعدیل اقتصادی و فسنجانی، تعرضی وسیع به سطح زندگی و معیشت کارگران را گسترش داد. قدرت خرید کارگران ایران چندین برابر کاهش یافته و سرکوب مبارزه آنها ابعاد وسیعتری پیدا کرده است. در این شرایط مثلاً در سال ۱۳۴۷، کمیسیون کار شورای ملی مقاومت، پیش از ۴۰ حرکت اعتصابی و اعتراضی بزرگ کارگری را ثبت کرده است. حرکتهای اعتراضی کوچک که بسیار است و من فکر می کنم در مجموع مبارزه طبقه کارگر ایران نسبت به سالهای اول انقلاب از نظر سیاسی و صنفی هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت، رشد بسیار کرده و به جلو رفته است.

س: با توجه به تجربه خودتان از بعد از انقلاب سال ۵۷ آیا تقدم را به سازماندهی کارگران (اکنون یا در شرایط مساعد) در تشکیلات مستقل سندیکایی می دهید یا سازماندهی سیاسی و حزبی. ج: این دو مسأله و دو وظیفه جدا از هم است. نه ماهیت و نه خلصت این دو یکسان نیست. کار حزبی و گروهی در بین طبقه کارگر، یعنی جذب پیشروترین، آگاه ترین آنها. هیچ حزبی، هر چقدر که کارگری باشد و در بین طبقه کارگر نفوذ داشته باشد، نمی تواند اکثریت این طبقه را به صفوف خود جذب کند. بسیاری از احزاب چپ که در قدرت بوده اند، سعی کرده اند به شکل "رستاخیزی" که معرف حضورتان هست، از طبقه کارگر عضوگیری کنند. که البته این کار بیش از این که این حزب را کارگری کند، آن را حزب فرصت طلبان کرده است.

به هر حال من معتقدم در بهترین حالت یک جریان سیاسی چپ که واقعا درست حرکت کند، می تواند بخش کوچکی از این طبقه را به صفوف سازمانی خود جذب کند. اما کار مستقل سندیکایی و سازمان اتحادیه ای کارگری، تشکلی است که بدون آن، اساساً مبارزه طبقه کارگر نمی تواند پیشرفت کند. سندیکای کارگری برای کارگران مثل اکسیژن برای انسان است. هیچ تشکل و نهاد دیگری هم تاکنون نتوانسته جای آن را بگیرد. این که در شرایط کنونی جامعه امکان ایجاد تشکل مستقل کارگری که بتواند به طور علنی حرکت کند وجود ندارد، به معنی این نیست که مبارزه صنفی وجود ندارد. این مبارزه وجود دارد، اما چون امکان سازمانیابی علنی و گسترده وجود ندارد، به طور غیر علنی یا نیمه علنی و محدود، تشکلهای کارگری وجود دارند. ولی هرگاه امکان آزاد برای چنین امری به وجود آید، هر نیرویی که واقعا بخواهد مبارزه طبقه کارگر پیش رود، باید به طور جدی از سازمانیابی مستقل سندیکایی کارگران حمایت کرده و از برخورد سکتاریستی و یا برخوردهای توطئه گرانه با این تشکلهای خودداری کند. البته حق هر نیروی سیاسی و وظیفه هر نیروی مدافع منافع طبقه کارگر است که در چارچوب اساسنامه و مقررات و ضوابط این تشکلهای، نظرات خود را تبلیغ کرده و سعی در پیشبرد نظرات خود کند.

س: با توجه به مجموعه تحولات جهانی و تأثیر آن روی احزاب کمونیست. فکر می کنید هنوز مقوله دیکتاتوری دموکراتیک پرولتاریا می تواند به عنوان یک اصل مورد تأکید قرار بگیرد یا این که این مسأله دیگر به گذشته تعلق دارد و دفتر آن بسته شده است.

یا پرولتاریا باشد. البته این چند نکته ای که گفتم، شرط لازم هر حکومتی است که می خواهد نظام سوسیالیستی را سازمان و سامان دهد ولی کافی نیست. برای کافی بودن، باید برنامه توسعه سوسیالیستی داشت. باید نظام کنترل، نظارت و بازرسی نهادهای کارگری و توسعه ای را ایجاد کند. باید نظام گسترده تامین اجتماعی، نظام رایگان و عمومی آموزش و بهداشت را سامان دهد و باید در جهت نابودی استثمار حرکت کند و البته همه اینها باید مورد تأیید و تصویب اکثریت نمایندگان مردم متشکل در نهادهای اجتماعی و قانونگذاری قرار گیرد. میل دارم این را با تأکید در این جا به شما بگویم که هر فضاپذیری و هر حقیقتی اگر بخواهد با زور به مردم تحمیل شود، به امری پوچ تبدیل می شود. با این مقدمه که البته خیلی طولانی شد. می پردازم به مفهوم اصلی دیکتاتوری پرولتاریا. به نظر من وقتی مارکس و یا لنین در مورد این پدیده صحبت می کنند، حرفهایشان بر یک سلسله واقعیتهای انکارناپذیر متکی است که نه فقط آن روز، بلکه امروز هم صحت آن قابل تردید نیست. این واقعیتها به قرار زیر است:

الف - هر دولتی، تحت هر عنوان که خود را بنامد، یک دولت طبقاتی است. حتی دولتهای ویژه و استثنایی که در یک دورانهای به خصوص و تحت یک شرایط خاص به وجود می آیند. در تحلیل نهایی یک دولت طبقاتی هستند. مثلاً همین نظام ولایت فقیه، گرچه وقتی شکل گرفت منافع روحانیت معتقد به ولایت فقیه را در گام اول نمایندگی می کرد و اکنون در گام اول در خدمت ولایت خامنه ای است و مثلاً با یک نظام نرمال بورژوازی فرق دارد، اما همین نظام ولایت فقیه در تحلیل نهایی در خدمت بورژوازی (البته بخشهایی از این طبقه) است.

ب- هر دولتی، هرچقدر دموکراتیک، به میزانی

ما باید مثل گذشته از حق آزادی بیان، آزادی هنر، آزادی اندیشه و... تمام موازین مربوط به حقوق بشر دفاع کنیم و هر کجا هم که رژیم به هر یک از عرصه های مربوط به حقوق بشر تعرض می کند. مستقل از این که این تعرض و سرکوب در مورد چه کسانی اعمال می شود، کار رژیم را محکوم کنیم و از حق سرکوب شدگان دفاع کنیم.

ج: در مورد این مسأله طی یک صد سال گذشته، مجموعه ای از جنجال، بدآموزی و بدرفتاری، سوء استفاده و تبلیغات زهرآگین با هدف بی حیثیت کردن اهداف انسانی سوسیالیسم وجود داشته است. هم مشاطه گران بورژوازی و نیروهای ارتجاعی و هم نادمین از سوسیالیسم و نیز بعضی تئوریسینهای لیبرال که قادر نیستند حقایق را آن گونه که واقعا وجود دارند را ببینند، می گویند دیکتاتوری پرولتاریا. یعنی همان حکومتی که در اتحاد شوروی سابق، کشورهای اروپای شرقی وجود داشت و یا اکنون در چین وجود دارد. به نظر این جریانها، دیکتاتوری پرولتاریا، یعنی حکومت استبدادی، یک حزبی، ایدئولوژیک که هرگز به آرای عمومی به طور واقعی رجوع نمی کند. البته اگر نظامی که در شوروی سابق وجود داشت را همان دیکتاتوری پرولتاریا بگیریم، این افراد حق خواهند داشت که چنین ادعایی را مطرح کنند. ولی مسأله این است که وقتی مارکس به این مسأله می پردازد و یا لنین آن را تشریح می کند و توضیح می دهد، اساساً درصدد توضیح ماهیت حکومتها هستند و نه شکل دولت. به نظر من هر حکومتی اگر یک حزبی، ایدئولوژیک باشد و از طریق آراء اکثریت مردم و در یک شرایط دموکراتیک و با وجود احزاب و جریانات رقیب انتخاب نشده باشد، هرچه که می خواهد خود را بنامد، این حکومت نمی تواند مدافع منافع کارگران و

و علیه بخشهایی از جامعه، دیکتاتوری است. به طور مثال پیشرفته ترین نظامهای موجود از نظر دموکراسی در دنیای غرب، که دولتهای آنها، دولتهای بورژوازی است. به چند شکل اعمال زور که همان دیکتاتوری است می کنند. یکی که بسیار پیچیده و پنهانی است و از طریق قدرت سرمایه اعمال می شود و دیگری علنی و کاملاً مستقیم است که به وسیله دستگاههای انتظامی و در مواردی از طریق سرویسهای مخصوص اعمال می شود. مارکس و لنین براساس این دو نکته، با مسأله ماهیت دولت به معنی عام آن و با دولت کارگری به معنی خاص آن از نظر ماهوی برخورد می کنند. براساس نظر آنان یک دولت کارگری و یا سوسیالیستی مثل هر دولت دیگر از نظر ماهیت طبقاتی است و در ثانی از عامل "زور" استفاده می کند. البته در این جا اساساً شکل اعمال "زور" مطرح نبود. کسانی که می خواهند با سوء استفاده از کلمه دیکتاتوری در ترم دیکتاتوری پرولتاریا و هم چنین با این استدلال که آن چه در اتحاد شوروی سابق و کشورهای اروپای شرقی وجود داشته، همان دیکتاتوری پرولتاریا بوده، جوهر اندیشه انسان گرایانه سوسیالیسم را مخدوش کنند، هرگز وارد بحث ماهوی بر سر اندیشه مارکسیستی در این زمینه نمی شوند. از این نوع سوء استفاده ها، بقیه در صفحه ۶

در بیست و ششمین سالگرد حماسه سیاھلک

بقیه از صفحه ۵

مشاطه گران انحصارات جهانی سرمایه داری کرده و خواهند کرد. به هر حال لنین با قطعیت تاکید می کند که دیکتاتوری - دموکراتیک پرولتاریا، از هر دولت دموکراتیکی، دموکراتیک تر است و بنابراین یک نظام استبدادی، تسک حزبی و ایدئولوژیک نمی تواند بر طبق بحث ماهوی اندیشه پردازان مارکسیسم، یک نظام سوسیالیستی و یک دولت کارگری باشد. از بحث ماهوی که بگذریم به نظر من و با برداشت من از تئوری مارکسیستی و نیز تجربیات جنبش جهانی کمونیستی، یک دولت کارگری و یک نظام سوسیالیستی به مثابه یک مرحله گذار به جامعه کمونیستی باید مشخصات زیر را داشته باشد.

۱- از آن جا که وجود هر دولتی، به معنی فقدان آزادی است، چون دولت به هر حال ارگانی جدا از جامعه است، بنابراین در یک جامعه سوسیالیستی باید به تدریج دولت ضعیف شود و نهایتاً اضمحلال یابد. من معتقدم که در گام اول در جامعه ما، باید نظام دولتی بر اساس یک نظام غیر متمرکز سازماندهی شود. بنابراین اگر دولتی مدعی شود که یک دولت سوسیالیستی است، اما به جای این که نقش آن در جامعه تضعیف شود، هر روز بیشتر تقویت شود، در آن صورت شما قطعاً باید بگویید که این نظام، یک نظام سوسیالیستی نیست. در همین جا تاکید کنم وقتی من از تضعیف دولت در یک نظام سوسیالیستی حرف می زنم، منظورم تضعیف دولت به سود مداخله هرچه بیشتر ارگانهای خودمختار توده ایست و نه آن گونه که اندیشه پردازان لیبرال از تضعیف نقش دولت در امور اقتصادی با هدف نفی آموزش، پرورش، بهداشت و تامین اجتماعی عمومی و همگانی و برای کسب هرچه بیشتر سود برای بورژوازی صحبت می کنند.

۲- یک دولت سوسیالیستی باید دولتی غیر ایدئولوژیک و غیر مکتبی باشد. درست همان طور که ما از دولت غیر مذهبی و جدایی دین از دولت دفاع می کنیم، باید این امر در مورد خودمان هم صادق باشد. یعنی ما نمی توانیم از دولت غیر مذهبی دفاع کنیم ولی وقتی خودمان به قدرت می رسیم، دولتی بر اساس ایدئولوژی خودمان یعنی مارکسیسم، سازمان و سازمان دهیم. در چنین نظامی، دستگاههای حزبی باید کاملاً از دستگاه دولتی جدا باشد. در یک کلام نظام سوسیالیستی باید به طور کامل یک نظام سکولار باشد.

۳- یک دولت سوسیالیستی باید در شرایطی حکومت کند که در جامعه پرولاریسم سیاسی و اجتماعی وجود داشته باشد و این دولت در طی یک دوره ای معین، مثلاً هر چهار سال، از طریق یک انتخابات آزاد، دموکراتیک و همگانی و با وجود احزاب رقیب حق انتخاب مردم را به رسمیت بشناسد. طبعاً اگر یک جریان کمونیستی توانسته باشد بهتر برای اکثریت مردم که مسلماً منافع آنها به طور کامل در نظام سوسیالیستی تامین می شود، کار کند مردم را در سرنوشت خود هرچه بیشتر دخیل کرده باشد و سیاستهای اقتصادی، اجتماعی بهتری را ارائه دهد، حتماً انتخاب خواهد شد. این را هم بگویم که چنین دولتی و چنین نظامی باید مکانیسمهای پایدار و همیشگی کنترل، نظارت و بازرسی ارگانهای توده ای را به رسمیت بشناسد. باید از صلح جهانی و از جهانی بدون جنگ و خونریزی دفاع کرده و بنابراین باید در سطح جهانی با تمام نیرو از یک خلع سلاح عمومی دفاع کند. در مورد به رسمیت شناختن حقوق دموکراتیک مردم،

باید مدافع عدم تبعیض کامل در زمینه جنسی، ملی، نژادی، مذهبی و غیره باشد. از نظر اجتماعی چنین دولتی و چنین نظامی باید نظام عمومی و همگانی و مجانی آموزش، پرورش، بهداشت و تامین اجتماعی را سازمان دهد. حق کار را برای تمام افراد کشور به رسمیت شناخته و در مقابل پیشرفت تکنولوژی سیاست پایین آوردن ساعت کار را پیش گیرد. مسأله کنترل جمعیت و امنیت کودکان و نوجوان و جوانان را به طور کامل تامین کند. براساس نفی تبعیض جنسی، مکانیسمهای عملی برای شرکت زنان در سرنوشت سیاسی و اجتماعی جامعه به وجود آورد و به ویژه در زمینه سیاسی و قدرت دولتی، بر اساس تبعیض مثبت برای یک دوران معین، شرکت زنان در قدرت سیاسی را تضمین کند.

۴- از نظر اقتصادی یک دولت سوسیالیستی باید دارای یک طرح توسعه پایدار، دموکراتیک، موزون، پیوسته، درون گرا و متکی بر منافع اکثریت مردم داشته باشد. جهت گیری چنین نظامی نباید "تقسیم فقر" بلکه تحقق شعار "به هر کسی به اندازه نیازش" باشد. از این نقطه نظر مسلماً در چنین نظامی، صنایع و شرکتهای بزرگ و یا استراتژیک نمی توانند در اختیار بخش خصوصی باشد. این البته به این معنی نیست که هر دولتی کردنی، یک کار درست و از نظر تکامل سوسیالیسم پیش رفته است. من بارها با این امر مرزبندی کرده ام. اگر از نقطه نظر تئوری مارکسیستی دولت، یک دولت سوسیالیستی باید به تدریج ضعیف و سرانجام زوال یابد. بنابراین نمی توان با آن گونه دولتی کردن که در اتحاد شوروی سابق و سایر کشورهای اردوگاه سوسیالیسم موجود وجود داشت، موافق بود. باید توجه داشت که طرح توسعه سوسیالیستی، نمی تواند تنها یک طرح کشوری باشد. همان گونه که اکنون بیش از هر موقع دیگر سرمایه داری جهانی شد، و با ایجاد سازمان تجارت جهانی، بسیاری از مرزها فرو می ریزد، یک طرح توسعه سوسیالیستی، حتی اگر بهترین طرح باشد، اگر قرار باشد تنها در درون یک کشور اجرا شود، خفه می شود. یک طرح توسعه سوسیالیستی نمی تواند با محیط زیست به آن گونه برخورد کند که در اتحاد شوروی سابق برخورد شد. البته توجه دارید که این حرفهای من، یک سلسله نظرات کلی است. برنامه نیست و بنابراین فرمولبندیهای آن دقیق نیست در یک برنامه توسعه شاید به گونه ای دیگر باشد. اصولاً به جز یک سلسله دیدگاههای کلی، امروز ما (منظورم سازمان ما است) نمی توانیم طرح توسعه سوسیالیستی را به صورت یک برنامه و جزء به جزء تدوین کنیم. این کار باید اولاً مبتنی بر یک سلسله پارامترهای واقعی باشد و در ثانی از طریق یک کار گسترده تحقیقاتی، تدوین شود. من به اصول کلی آن اشاره کردم. حال برگردم به پاسخ صریح به سؤال شما. اگر دولتی و نظامی براساس آن چه در بالا من اصولی از آن را تشریح کردم، به وجود آید، این دولت مسلماً دارای سمت گیری سوسیالیستی خواهد بود و مسلماً از نظر ماهیت دیکتاتوری، دموکراتیک پرولتاریا است. من روی کلمه ماهیت برای این تاکید می کنم که بگویم اشکال اعمال قدرت اگر منطبق با آن اصولی که در بالا به آن پرداخته نباشد، اگر خود را اولتر سوسیالیسم هم بنامد، دولتی در جهت خلاف منافع کارگران و اکثریت مردم است. این جمله را هم باید بگویم و پاسخ خود را تمام کنم که اگر منظور از دیکتاتوری پرولتاریا، آن چه باشد که در اتحاد شوروی سابق و یا سایر کشورهای "سوسیالیسم موجود" بود، من طبعاً با آن، که یک نوع حکومت استبدادی خواهد بود موافق نبوده و نیستیم.

س: به عنوان آخرین سؤال می خواستم به نظرات برخی که معتقدند دیگر پرولتاریایی وجود

ندارد یعنی کارگران اکنون خیلی چیزها "برای از دست دادن" دارند و دیگر آن کارگر زمان مارکس و زمان انقلاب اکتبر نیستند و دیگر طبقه انقلابی هم شمرده نمی شوند اشاره کنم و بپرسم در این صورت آیا اساس تئوری شما به هم نمی ریزد.

ج: این افراد که کم هم نیستند، در روز روشن و با دو چشم سالم و بدون عیب و نقص، دچار سوء دید شده اند. با اکثر این افراد کاری نمی شود کرد. مأمور به وظیفه اند. از دوران پس از سرمایه داری حرف می زنند. از کتابهای تافلر، پیتر اف. دراکر و... نقل قول می کنند و خلاصه بازار گرمی می کنند. عده ای هم هستند که بعضی جلال و شکوهها، آنها را گرفته و برق این همه یکه تازهای انحصارات جهانی، چشمانشان را کم سو کرده و نمی گذارد. زنجیرها و تازیانه ها را ببینند. در دوران "دولت رفاه" ممکن بود با این حرفها آبی داغ کرد ولی حالا که تق این دولتها درآمده و تعرض وسیع به سطح زندگی و معیشت توده های کارگران، مزدبگیران و زحمتکشان، ابعاد گسترده پیدا کرده و "لیبرالیسم نو" یا آن گونه که جرج بوش اعلام کرد "نظم نوین" شمشر را از رو بسته. اگر فردی نه به خاطر اجرای مأموریتی، بلکه به خاطر اعتقادی از این حرفها بزند، باید به سالم بودن عقل او شک کرد. در سال میلادی ۹۶، در کشورهای بزرگ صنعتی، آن چنان رویدادهایی در رابطه با تهاجم عساکر گسیخته "لیبرالیسم نو" و در مقابل مبارزه و مقاومت طبقه کارگر اتفاق افتاد، که فکر می کنم این تئورسینها، هر چه بافته باشند، پنبه شده است. طبقه کارگر موجودیت خود را در کار و ایجاد ارزش

به نظر من هر حکومتی اگر یک حزبی، ایدئولوژیک باشد و از طریق آراء اکثریت مردم در یک شرایط دموکراتیک و با وجود احزاب و جریانهای رقیب انتخاب نشده باشد، هرچه که می خواهد خود را بنامد، این حکومت نمی تواند مدافع منافع کارگران و یا پرولتاریا باشد.

و نیز در مبارزات خود نشان داد. سال گذشته بود که در همین خیابانهای پاریس همه دیدند چه چیزی دارد اتفاق می افتد. من از کشورهای عقب افتاده، پیرامونی و یا در حال توسعه حرفی نمی زنم. در همین کشورهای پیشرفته، موجودیت و واقعیت طبقه کارگر و مسایل آنها، به طور روزمره مطرح بوده و خواهد بود. وقتی در جامعه تولید وجود دارد و ارزش ایجاد می شود و عده ای با فروش نیروی کار خودشان - چه نیروی کاریدی و چه فکری - که قیمت واقعی آن، پرداخت نمی شود و آن مقداری که پرداخت نمی شود به جیب عده ای قلیل می رود. (منظورم در همین کشورهای بزرگ صنعتی است). چگونه می توان از فقدان طبقه کارگر و پرولتاریا حرف زد. طبعاً طبقه کارگر جهانی، طی یک صد سال مبارزه سهمگینی کرده و دستاوردهایی هم داشته است ولی این دستاوردها که بخشی از آن را، طی چند سال گذشته با موج جدیدی که راه افتاده، از دست داده اند. نباید به حساب این گذاشت که دیگر طبقه کارگر از بین رفته است. مبارزه طبقه کارگر، در جهان کنونی که عمیقاً غیر عادلانه است، طی سالهای آینده گسترده تر خواهد شد. من به آینده مبارزه همه ی مزدبگیران که از نظر من یک طبقه را تشکیل می دهند، بسیار امیدوارم و آنها که نمی خواهند واقعیت طبقه کارگر و وجود استثمار را بپذیرند، مبارزه جاری و آتی طبقه کارگر، چشمانشان را باز خواهد کرد. جهان غاری از ستم و استثمار، یک رویا نیست. یک واقعیت است که اگر تحقق نیبوند، در مقابل آن، "دولت رفاه" به وجود نمی آید. جنگ و بربریت به وجود می آید و این خواست هیچ انسان واقعی نیست. زیاد پر حرفی کردم. مرا می بخشید.

تلاش جهانی برای نجات جان فرج سرکوهی ادامه دارد

طی یک ماه گذشته، اخبار مربوط به دستگیری مجدد فرج سرکوهی، نامه تکان دهنده او و نمایشهای مسخره وزارت اطلاعات در این باره، جزء مهمترین اخبار مربوط به ایران بود. کلیه نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر و حقوق نویسندگان، بسیاری از شخصیتهای سیاسی و فرهنگی جهان، اکثریت قریب به اتفاق جریانهای سیاسی و دموکراتیک ایرانی، دستگیری و شکنجه فرج سرکوهی را محکوم نموده اند و خواستار آزادی بی قید و شرط او شده اند. شورای ملی مقاومت ایران، طی اطلاعیه ای دستگیری مجدد فرج سرکوهی را محکوم نمود و خواستار آزادی او شده است. تظاهرات و اکسیونهای متعددی در این رابطه نیز انجام شده است. از آن جا که صفحات نبرد خلق محدود است، ما فقط به بخشی از تلاشهای سازمان خودمان و بعضی حرکتهایی که در این رابطه انجام شده، می پردازیم.

فرج سرکوهی نویسنده و روزنامه نگار مجدداً توسط "رژیم ایران دستگیر شد"

نیروهای امنیتی رژیم جمهوری اسلامی برای دومین بار فرج سرکوهی نویسنده، روزنامه نگار و سردبیر ماهنامه آئینه را به همراه برادرش در تاریخ ۲۷ ژانویه دستگیر نمودند.

برای اولین بار وی در تاریخ سوم نوامبر ۹۶ هنگامی که قصد داشت از ایران خارج شود، در فرودگاه مهرآباد دستگیر گردید، اما در تاریخ ۲۰ دسامبر ۹۶ تحت فشارهای بین المللی آزاد شد. فرج سرکوهی در نشریه آئینه که سردبیری آن را به عهده داشت علیه فشار، اختناق و سانسور مطبوعات علیه رژیم مقالات انتقادی می نوشت. رژیم ایران خانواده سرکوهی را تهدید کرده است که سکوت کنند و در مورد دستگیری وی افشاکاری ننمایند.

انجمن فرهنگی نبرد با محکوم نمودن اقدام سرکوهیگرا نهروهای امنیتی جمهوری اسلامی به ویژه اقداماتش در مورد سانسور و محدود نمودن آزادیهای هنری و مطبوعاتی از مجامع بین المللی، عفو بین الملل، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و نویسندگان و روزنامه نگاران سراسر جهان تقاضا دارد، برای نجات جان سرکوهی اقدام مؤثری نمایند.

انجمن فرهنگی نبرد - هلند
۳۱/ ژانویه ۹۷

فرج سرکوهی باید آزاد شود

وزارت اطلاعات رژیم ایران یک بار دیگر به علت فشار بین المللی مجبور به عقب نشینی شده و به دستگیری فرج سرکوهی اعتراف کرد. فرج سرکوهی برای چندمین بار روز دوشنبه ۸ بهمن ماه (۲۷ ژانویه) همراه با برادرش اسماعیل سرکوهی در تهران دستگیر شد. در مقابل این اقدام سرکوهیگرا رژیم ایران موجی از اعتراض و انزجار بین المللی به وجود آمد. فرج سرکوهی در تاریخ ۱۴ دی ماه (۳ ژانویه) طی یک نامه افشاگرانه و شجاعانه که به طور مخفیانه به خارج از کشور ارسال شده، از شکنجه و فشارهای روحی و جسمی وزارت اطلاعات و امنیت رژیم ایران پرده برداشت. انتشار خبر دستگیری فرج سرکوهی و پخش نامه او در رسانه های گروهی جهان، همراه با اعتراض عمومی

نسبت به این اقدام سرکوهیگرا، وزارت اطلاعات رژیم ایران را واداشت تا اولاً پس از یک هفته به دستگیری او اعتراف کند و ثانیاً به دروغ مدعی شود که علت دستگیری فرج سرکوهی و برادرش، قصد آنان برای خروج مخفیانه از ایران بوده است. سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، یک بار دیگر ضمن محکوم نمودن دستگیری فرج سرکوهی و برادرش، و ضمن حمایت از تمامی اقداماتی که برای نجات جان فرج سرکوهی و آزادی او از زندان صورت می گیرد، خواستار ادامه تلاش نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر و مدافع حقوق نویسندگان و روزنامه نگاران، برای آزادی فرج سرکوهی از زندان است. فرج سرکوهی باید از زندان آزاد شود و بتواند آزاده برای دیدار خانواده اش به خارج از ایران مسافرت کند.

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
۱۷ بهمن ۱۳۷۵
۵ فوریه ۱۹۹۷

اطلاعیه

به دنبال فراخوان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران برای نجات جان فرج سرکوهی ۱۰ نفر از سناتورهای ایتالیا، این فراخوان را امضا کردند و با ارسال نامه هایی برای آقای موریس کاپیتون گزارشگر ویژه ملل متحد برای بررسی حقوق بشر در ایران، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل و عفو بین الملل، خواستار اقدام عاجل برای آزادی آقای فرج سرکوهی گردیده اند.

- ۱- گلووانیا روسو سپنا، کمیسیون دفاع و کمیسیون خارجی (Giovanni Russo Spena)
- ۲- مارینو لوجی (Marino Luigi)
- ۳- فوستو مارچتی (Fausto Marchetti)
- ۴- پیرجیورجیونزی (Piergiorgio Bergonzi)
- ۵- روناتو البرتینی (Renato Albertini)
- ۶- کاپونی (C. Caponi)
- ۷- فوستو کو (Fausto co)
- ۸- لوسیانو مانتی (Luciano Manti)
- ۹- ارسیلیا سالواتو، معاون سنای ایتالیا (Ersilia Salvo)
- ۱۰- کریپا (A. Crippa)

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران
۱۱/ فوریه ۹۷ - ۲۳ بهمن ۷۵

رونوشت به:

انجمن بین المللی قلم
خبرنگاران بدون مرز
کمیسیون بین المللی حقوقدانان
کمیته وکلا برای حقوق بشر

فرج سرکوهی و پروین اردلان را آزاد کنید

رادیو آمریکا در برنامه روز ۲۲ بهمن امسال، خبری پیرامون نامه سازمان دیده بان حقوق بشر به خامنه ای پخش نمود. در این نامه ضمن خواست آزادی فرج سرکوهی، برادرش و پروین اردلان، خواسته شده که به دستگیر شدگان اجازه داده شود تا "با افراد خانواده خود، پزشکان و وکلایی که خود انتخاب می کنند، تماس برقرار کنند."

تظاهرات برای آزادی فرج سرکوهی

به دنبال فعالیت گسترده ایرانیان در خارج کشور برای نجات جان فرج سرکوهی، به دعوت کمیته ایرانی مبارزه با تروریسم جمهوری اسلامی ایران، کانون نویسندگان ایران در تبعید و انجمن دفاع از زندانیان سیاسی و عقیدتی در ایران، تظاهراتی در روز ۸ فوریه ۹۷ در میدان تروکادروی پاریس در مقابل دفتر حقوق بشر برگزار شد، در پایان، قطعنامه تظاهرات به زبان فارسی و فرانسه خوانده شد. متن کامل قطعنامه تظاهرات ۸ فوریه پاریس به قرار زیر است.

قطعنامه شرکت کنندگان

در تظاهرات ۸ فوریه - پاریس

ما در اعتراض به آن چه بر فرج سرکوهی و بر جامعه نویسندگان و فرهنگ ورزان ایرانی می گذرد در این جا گرد آمده ایم.

- ما جمهوری اسلامی را که نمونه بارز تروریسم دولتی است محکوم می کنیم و اعلام می داریم که این رژیم به هیچ قانونی پایبند نیست و بی قانونی محض، قانون آن است.

- ما از آزادیخواهان و نهادهای دموکراتیک فرانسه و جهان می خواهیم که برای پایان دادن به فشار و سرکوب علیه جامعه نویسندگان و فرهنگ ورزان ایران، بانگ اعتراض خود را بلند کنند و مخصوصاً از دولتایشان بخواهند که به سیاست مداخلات در برابر تروریسم دولتی ایران پایان دهند.

- ما خواهان آزادی فوری و بدون شرط فرج سرکوهی و همه کسانی هستیم که در توطئه دولتی برای خنثی کردن نتایج و آثار دادگاه میکونوس، در کشور خود به گروگان گرفته شده اند.

- فرج سرکوهی و سایر نویسندگان ممنوع الخروج شده ایران باید بتوانند آزادانه به هر کجا که بخواهند مسافرت کنند.

- ما برآنیم که تا زمانی که فرج سرکوهی آزاد نشده و تا زمانی که فشار بر جامعه فرهنگی کشور متوقف نشده پیکار خود را علیه حکومت تروریستی حاکم بر ایران ادامه دهیم و در این راه از ایرانیان آزادیخواه می خواهیم که صوف خود را در هر کجا که هستند فشرده کنند.

- ما داوران دادگاه میکونوس را به نامه افشاگرانه فرج سرکوهی ارجاء می دهیم و بر آن هستیم که همه آزادیخواهان آلمان و جهان باید هم چنان از استقلال رای قضات دادگاه دفاع کنند و فشارها و تهدیدات موجود علیه دادگاه میکونوس را خنثی نمایند.

زنده باد آزادی زنده باد دموکراسی

موضع آلمان و اتحادیه اروپا

به دنبال مصاحبه رفسنجانی، وزیر امور خارجه آلمان، ضمن رد حرفهای رفسنجانی خواستار توضیح کامل جمهوری اسلامی پیرامون دستگیری مجدد فرج سرکوهی شد. به نوشته روزنامه تاگس سائتونگ (۱۳ بهمن) کینکل وزیر امور خارجه آلمان دستور داده بود تا سرنوشت فرج سرکوهی به وسیله سفارت آلمان در تهران دنبال شود.

رادیو فرانسه در روز ۱۷ بهمن گفت: "سخنگوی اتحادیه اروپا در بروکسل اظهار داشت که مدیران کل وزارت امور خارجه هلند، ایرلند و لوکزامبورگ از مقامات ایران خواستار اطلاعاتی در باره شرایط دستگیری و محاکمه احتمالی فرج سرکوهی، نویسنده و روزنامه نگار ایرانی شده اند." □

نامه افشاگرانه، تکان دهنده و شجاعانه فرج سرکوهی



برای نجات ما آمده است چون بخش ضد جاسوسی به خانه گوتس حمله کرده است. ولی چون وزارت اطلاعات می داند که ما جاسوس نیستیم برای نجات ما دخالت کرده است و از این نوع حرفها، آن شب گذشت. خبر ماجرا در اشپگل چاپ شد. گلشیری و من و سپانلو حرف آقای هاشمی را باور کردیم در حالی که این مقدمه یک دام بزرگ و طرح پیچیده بود. مدتی بعد وقتی ماجرای دادگاه میکونوس شدت گرفت. به ذهن من رسید که هدف آنها این است که من و چند نفر دیگر را در مقابل دادگاه میکونوس علم کنند نامه ای به فریده نوشتم و لای مجله ای گذاشتم و برای او پست کردم. پس از آزادی از زندان اخیر خبر شدم که این نامه در خارج از کشور چاپ شده است. اما نقشه آنها پیچیده تر از تصورات من بود. حادثه بعدی این بود که دو روز پس از حمله به خانه منصور کوشان. مرا دستگیر کردند. یک روز سه شنبه حدود ساعت پنج بعد از ظهر وقتی از دفتر مجله به خانه می آمدم مرا دستگیر و با چشم بسته به یک زندان مخفی بردند. مرا کتک زدند. آخر شب یک مامور که آقای هاشمی او را مامور بلند مرتبه معرفی کرد. آمد و به من گفت که ما می خواهیم تو را قربانی کنیم تا دیگران بترسند و روشنفکرها به دنبال کار خود بروند. باور کردم اما بعدها فهمیدم که این دستگیری نیز مقدمه طرحی پیچیده است مرا مجبور کردند که به عدد ای از نویسندگان تلفن بزنم و برای روز چهارشنبه در خیابان با آنها قرار بگذارم. تلفنهای زده شد. هدف آنها این بود که مرا بدنام کنند. روز چهارشنبه سند ماشین مرا از خانه برداشتند. در بازداشت اخیر متوجه شدم که همان روز آن را به نام کس دیگری کرده اند تا وانمود کنند که من قصد فرار داشته ام و ماشین خود را فروخته ام. عصر چهارشنبه بچه ها سر قرار نیامدند. فقط کاشیگر آمد. آنها منصور کوشان و محمدعلی را هم دستگیر کردند. همان مامور عالیرتبه برای ما ۴ نفر سخنرانی کرد. اما اینها صحنه سازی بود و هدف آنها اجرای طرحی پیچیده تر بود. او گفت که سیاست ما تغییر کرده است. به هر حال آنها را آزاد کردند. اما مرا تا ساعت دو روز پنجشنبه نگهداشتند. روز پنجشنبه از من بازجویی کردند. دو یا سه سؤال راجع به سفر ارمنستان بود و دو یا سه سؤال راجع به مواضع من در جمع مشورتی. ساعت دو بعد از ظهر مرا آزاد کردند. موقع آزادی آقای هاشمی به من گفت که ممنوع الخروج هستی و حق مسافرت به خارج را نداری. یک هفته پس از آزادی از زندان فریده به من زنگ زد، در تلفن به من گفت که شایع کرده اند که تو مصاحبه کرده ای. من این حرف را جدی نگرفتم. فکر کردم که آنها برای خراب کردن من این شایعه را پخش کرده اند. بعدها فهمیدم که این تصور من غلط بوده و این شایعه نیز مثل دستگیری و دیگر مسائل جزئی از طرح اصلی آنها است.

اولی آن ماه آقای هاشمی به من زنگ زد و تلفنی گفت که مسأله ممنوع الخروجی تو حل شده است و می توانی به مسافرت بروی. برای دیدن زخم و بچه ها دلم تنگ شده بود و در آرزوی دیدن آنها می سوختم. فکر کردم شاید رژیم به این نتیجه رسیده است که ممنوع الخروج بودن من نفعی به حال آنها ندارد. به حرف آقای هاشمی شک نکردم. در این جا باید دو نکته را بنویسم تا ذهنیت غلط و نادرست من و امثال من روشن شود. ذهنیتی که ما را به بازپچه تبدیل می کند. اول آن که فکر می کردیم در نظام دو جناح وجود دارد و وزارت اطلاعات جز:

امروز ۱۴ دی ماه است. من فرج سرکوهی این یادداشت را با عجله و شتاب می نویسم. به امید روزی که کسی یا کسانی آن را بخوانند و افکار عمومی دنیا و ایران و به ویژه فریده و آرش و بهار یعنی کسانی که عاشقانه آنها را دوست دارم. با خواندن آن از ماجراهای هولناکی که بر من گذشته است. آگاهی یابند. شاید این نوشته به دست کسی نرسد. اما امیدوارم که کسی آن را بخواند و پس از دستگیری یا مرگ من آن را منتشر کند تا سندی باشد یا دردنامه و زجرنامه ی قربانی بدبختی که منم. نمی دانم تا کی وقت دارم. هر لحظه در انتظار دستگیری مجدد هستم یا حادثه ای که در آن به قتل برسم و مرگ من خودکشی وانمود شود. شکنجه و زندان و مرگ در انتظار من است. در این نوشته سعی می کنم فقط حوادث را بنویسم هر چند آرزو داشتم که وضع خودم را تشریح می کردم. اما هرکسی می تواند پس از خواندن این نوشته وضع مرا تا حدی درک کند.

من قربانی نقشه و طرحی شدم که وزارت اطلاعات ایران آن را طراحی و اجرا کرده و هنوز هم به دنبال اجرای ادامه آن است. مراحل بعد را نمی دانم. من تا این مرحله را می نویسم. من روز ۱۳ آبان ماه در فرودگاه مهرآباد تهران دستگیر و تا ۳۰ آذر در یکی از زندانهای مخفی وزارت اطلاعات زندانی بودم. اما مقدمات این طرح پیچیده آن طور که به تدریج فهمیدم از مدتها پیش آماده و اجرا شده بود. پیش از دستگیری من در ۱۳ آبان حوادثی رخ داد که کمابیش به گوش همه رسید. ماجرای سفر ارمنستان. ماجرای حمله به خانه منصور کوشان در شبی که عده ای از نویسندگان از جمله من پیش نویس منشور کانون را امضا کردیم. ماجرای مهمانی خانه گوتس آلمانی و ماجرای دستگیری ۲ روزه من در شهریور ماه ۱۳۷۵ یعنی دو روز پس از حمله به خانه کوشان. من دو ماجرای اخیر را به ایجاز می نویسم چون این دو ماجرا آن طور که بعدها فهمیدم مقدمه طرحی بود که با دستگیری من در ۱۳ آبان و ۴۷ روز زندانی شدن من ارتباط مستقیم دارد. گوتس وابسته فرهنگی سفارت آلمان عده یی از نویسندگان را به شام دعوت کرد دعوتنامه رسمی را سفارت فرستاد. گلشیری. سپانلو. بهبهانی. مهرانگیز کار. روشنگر داریوش و من به این مهمانی رفتیم. من گوتس را نمی شناختم. قبلا او را ندیده بودم. بعد از آن شب هم هرگز او را ندیدیم. تنها باری که او را دیدم همان شب بود که در خانه او بودیم. قبلا مانویل، وابسته فرهنگی سفارت فرانسه گاهی در خانه خود مهمانی می داد و عده ای از نویسندگان را دعوت می کرد من هم یکی دو بار در این خانه سانویل در این مهمانیها بودم. در این مهمانیها هیچ مسئله سیاسی مطرح نمی شد، فکر می کردم که مقامات ایران با این مهمانیها مخالف نیستند. چون نوعی نمایش دموکراسی بود و آنها بهتر از هر کسی می دانستند که در این مهمانیها خبری نیست. به همان سابقه در مهمانی خانه گوتس آلمانی شرکت کردم. بحث ما شش نفر با او در آن شب در باره ضرورت ترجمه آثار ادبی معاصر ایران به زبان آلمانی بود. آن شب به خانه گوتس حمله کردند. سر میز شام از ما فیلمبرداری کردند. ما دستگیر کردیم و به یکی از زندانهای وزارت اطلاعات بردند. در آن جا آقای هاشمی، مامور وزارت اطلاعات. را برای اولین بار دیدم. او با من و گلشیری و سپانلو حرف زد. به ما گفت بخش فرهنگی وزارت اطلاعات پس از آگاهی از جریان

جناحی است که موافق سختگیری نسبت به روشنفکران نیست. دوم این که من کار مخفی و سیاسی نکرده بودم. کار من کار فرهنگی و علنی بود. من سردبیر آدینه بودم و مقالات ادبی می نوشتم. در جمع مشورتی شرکت داشتم. اینها همه علنی بود. به بی گناهی خودم اطمینان داشتم. اطمینان به بی گناهی سبب شده بود که خوشبین باشم. فکر می کردم که کاری نکرده ام. پس آنها نیز کاری به من ندارند. این افکار نادرست زمینه آن می شد که بسیاری از حرفهای آنها را باور کنم. به حرف آقای هاشمی شک نکردم بلیط خریدم. قصد این بود که ۱۳ آبان ماه به آلمان بروم و دو تا سه هفته با فریده و بچه ها باشم. سوقاتی خریدم و آماده مسافرت شدم. شب ۱۲ آبان ماه ساعت ۱۰ یا ۱۱ شب آقای هاشمی تلفن کرد و گفت قبل از رفتن باید مرا ببیند پرواز حدود ساعت ۸ بود. او به من گفت که چهار صبح جلوی باجه صرافى فرودگاه مهرآباد که بیرون از سالن است منتظر او باشم. این تلفن مرا پریشان و نگران کرد. فکر کردم که حداکثر مانع خروج من می شوند یا مرا در فرودگاه دستگیر می کنند و یا می خواهند از من تعهد بگیرند که حرفی علیه آنها نزنم. چاره ای نداشتم. چون اگر می خواستند می توانستند در خانه هم مرا دستگیر کنند. راهی نداشتم و کاری از من بر نمی آمد. فکر من به طرح پیچیده آنها نمی رسید. به اتفاق پروین اردلان به فرودگاه رفتم. پروین به سالن مشایعین رفت تا اگر برای اضافه بار به پول احتیاج داشته باشم از او بگیرم. جلو باجه صرافى منتظر شدم. یکی از ماموران آمد و به من گفت که با من بیسا. مرا به یکی از اتاقهای سالن فرودگاه بردند. آقای هاشمی فرم درخواست خروج را به من داد که پر کنم. بعد پاسپورت و حواله ارزی مرا گرفت و یک ربع بعد مرا دستگیر کرد. از آن جا با ماشین و چشم بسته مرا به یکی از زندانهای مخفی وزارت اطلاعات بردند که تا آخر در همان جا بودم و مرحله اصلی طرح آنها آغاز شد.

بعدها، براساس مدارکی که در جریان بازجوییها در زندان به من نشان دادند و براساس حرفهای آنها، فهمیدم که در آن روز آنها صفحه عکس دار شناسنامه را تعویض کرده اند. عکس دیگری را به جای عکس من به پاسپورت من الحاق کرده اند. یک بدل ساخته اند و او را با پاسپورت من و نام من به بقیه در صفحه ۹

نامه افشاگرانه، تکان دهنده و شجاعانه فرج سرکوهی

بقیه از صفحه ۸

مسافرت فرستاده اند. این بدل در فرودگاه مهرآباد تهران با پاسپورت من ارز مسافرتی مرا گرفته از فرودگاه مهرآباد خرید کرده و به هامبورگ رفته است. چون پاسپورت من مهر ورود به فرودگاه هامبورگ را دارد. بعدها فهمیدم که یک نفر را به سراغ پروین فرستاده اند و به او گفته اند که پرواز من عقب افتاده و من با لوفت هانزا می روم تا او به آلمان تلفن کند و بگوید که کسی برای استقبال من به فرودگاه نیاید. پیغام پروین دیر می رسد و چند نفری برای استقبال به فرودگاه می آیند. اما اصل نقشه آنها با مهربان اجرا می شود.

روز ۱۳ آبان مرا به زندان بردند، بازجویی و زجر من آغاز شد. از همان روز اول یا دوم به من گفتند که تو مفقودالآثر اعلام شده ای، رسماً اعلام شده است که از ایران خارج شده ای و در فرودگاه هامبورگ ورود تو به آلمان ثبت شده است. تو مدتی در زندان انفرادی می مانی و پس از بازجویی و مصاحبه و تحقیقات، تو را می کشیم و جسدت را پنهانی خاک می کنیم یا در آلمان می اندازیم. روز سوم یا چهارم نوار یک مصاحبه تلفنی را برای من پخش کردند. در این نوار اسماعیل، برادرم، به فریده زخم می گفت که اطلاعات فرودگاه مهرآباد خروج مرا از ایران اعلام کرده است. این نوار را گذاشتند تا من بفهمم که آنها راست می گویند.

فشارهای وحشتناک شروع شد. هیچ کس حال روحی و روانی مرا درک نخواهد کرد. محکوم به مرگی بودم که هیچ امیدی نداشتیم. زندانی رسمی نبودم. مفقودالآثر بودم و وضع من با هر زندانی حتی با محکومان به اعدام فرق داشت. زندانی و محکوم به اعدام امید عفو دارد، امکان نامه نوشتن و وصیت کردن دارد. امکان آن را دارد که شاید تمام عمر در زندان انفرادی نباشد. اما مرگ من قطعی بود. خروج من از کشور اعلام شده بود. زجر و درد زنده به گوری. فشار جسمی و روحی مرا خرد کرد و از پا درآورد. من ویران شدم.

بازجوییها را شروع کردند. مرا وادار و مجبور کردند که در برگه های بازجویی تاریخ شهریورماه یعنی همان دو روز دستگیری را بنویسم. البته به اندازه یک کتاب قطور از من بازجویی کردند و همه تاریخ شهریور ماه را دارد. بازجوییها از ۱۳ آبان شروع شد و تا روز آخر ادامه داشت. بخشی از بازجوییها به مسایل فرهنگی مربوط بود و من نظر خودم را می نوشتم. بخشی تاریخچه زندگی من بود. بخشی به تاریخچه جمع مشورتی و ۱۳۴ نفر متن ۱۳۴ مربوط بود. این موارد زیاد مشکل نبود. کار ما مخفی نبود و همه چیز ما علنی بود. بخش دیگر بازجوییها به روابط شخصی و عاطفی و جنسی من مربوط می شد. از جمله رابطه من با پروین اردلان. در این مورد بود که مرا مجبور کردند هر چه آنها می خواهند را بنویسم. زجرآور بود چون مجبور می کردند که آن طور که آنها می گویند بنویسم. اما کار اصلی آنها این بازجوییها نبود بلکه مصاحبه بود. بعد از مصاحبه ها بود که من نقشه اصلی آنها را فهمیدم و هدف طرح آنها علنی شد. ابتدا مرا خرد کردند و بعد با فشار زیاد مرا مجبور کردند که متنبانی که آنها تهیه می کردند را حفظ کنم و به اصطلاح در مصاحبه تلویزیونی و به تاریخ شهریورماه، نه تاریخ واقعی. آنها را بگویم. خودشان بسا یک نورسین ویدئویی در همان زندان این مصاحبه های اجباری و دروغین و جعلی را ضبط می

کردند. مصاحبه ها چند نوع بود. بخشی در باره جمع مشورتی، نواری در باره زندگی شخصی و سیاسی و فرهنگی و روابط جنسی من. بخشی در باره نویسندگان که خود آنها متن را تهیه می کردند و بیشتر دروغ بود. اما بخش اصلی مصاحبه در باره جاسوسی بود. آنها مرا وادار کردند که به دروغ بگویم که با مانویل، وابسته فرهنگی سفارت فرانسه. و بعد با گوتس، وابسته فرهنگی سفارت آلمان، رابطه جاسوسی داشته ام، از آنها پول می گرفته ام. دولت آلمان به زن من در آلمان پول می دهد، مانویل و گوتس به من و به آدینه و به جمع مشورتی خط فکری می دادند، مطالب آدینه را تهیه می کردند و حرفهایی که یادم نیست. این دروغها را آنها می ساختند و مرا مجبور می کردند که آنها را بگویم، برای این که مصاحبه های دروغین طبیعی و باورکردنی وانمود شود، جزئیاتی در باره زندگی مانویل و گوتس را روی کاغذ می نوشتند، مرا مجبور می کردند که آنها را حفظ کنم و جلوی دوربین بگویم، مثلاً این که گوتس ثروتمند است، خانه بزرگی دارد، به اشیای عتیقه علاقه دارد و با کی خوب است با کی بد است و حرفهایی از این قبیل. مرا می زدند تا مصاحبه ها طبیعی باشد. چندین و چند بار مصاحبه ها را تکرار کردند. هر بار می گفتند که باید طلب عفو و بخشش کنی. بعد مرا مجبور کردند که به دروغ بگویم که با چند نفر زن رابطه جنسی داشته ام. برخی از این زنها را من در عرم ندیده بودم. بعد مجبورم کردند که در باره روابط جنسی نویسندگان با زنها یكدیگر بگویم. اصل قضیه جاسوسی بود و نکته مهم این که در این مصاحبه ها مرتب مرا مجبور می کردند که تاریخ شهریور ماه را بگویم. چندین نوار تهیه کردند و در همه نوارها مرتب تاریخ شهریور ماه تکرار شده است، یعنی همان دو روزی که مرا دستگیر کرده بودند. واقعیت این بود که این مصاحبه ها دروغ است، همه می دانند که من جاسوس نبوده ام. تاریخ مصاحبه ها هم آبان و آذر است که در زندان بودم و نه شهریور. اینها واقعیت است اما آنها می خواهند طرح خود را اجرا کنند که هدفهای مهمی دارد که خواهم نوشت. ممکن است کسی بپرسد که من چرا به این همه ذلت و نکبت تن دادم و چرا حاضر شدم هرچه آنها گفتند را انجام دهم. نمی خواهم خودم را تبرئه کنم. اما فشار جسمی و روحی مرا کاملاً ویران و نابود کرده بود. من فقط می خواستم زودتر کار تمام شود و مرا بکشند. افرادی که زندان مصاحبه های اجباری و دروغ می کنند، امید تخفیف دارند و عفو و آزادی، اما انگیزه من اینها نبود. در وضعیت من که محکوم به مرگ و زنده به گوری بودم امید تخفیف و عفو و آزادی وجود نداشت. مصاحبه های من جزئی از طرح آنها بود که یکی از نتایج آن کشتن و مرگ من بود. با هر مصاحبه به مرگ نزدیک می شدم. عامل اصلی فشار روحی و جسمی بود. من نابود شده بودم و دلم می خواست زودتر کار آنها تمام شود و تا آنها زودتر مرا بکشند و از زجر و دیوانگی خلاص شوم. من بارها روی اوراق بازجویی به آنها نامه نوشتم و التماس کردم که مرا بکشند یا وسیله ای در اختیار من بگذارند تا خودم را بکنم. به هر حال مصاحبه های اجباری براساس متن آنها ضبط شد. آن چه در این مصاحبه ها گفته شده است به تمامی دروغ است. آنها متن را می نوشتند. مرا وادار به حفظ کردن آن می کردند و بعد آن را ضبط می کردند و مهم آن که تاریخ مصاحبه را شهریور ماه می گفتند و این جمله که اکنون که شهریور ماه است یا اکنون که ماه ۶ است در جمله ها مدام تکرار شده است. در این مرحله یعنی بعد از مصاحبه ها بود که من بخش مهمی از طرح آنها را فهمیدم، در تنهایی و زجر روحی و جسمی و در آستانه دیوانگی و پریشانی

و در حال که بازجوییها ادامه داشت لحظه هایی می توانستم فکر کنم و در این لحظه ها بود که براساس آن چه رخ می داد و مرا مجبور به انجام آنها می کردند. هدفهای آنها را فهمیدم و اکنون برداشت خودم را می نویسم و این که چرا مرا قربانی کردند و بعد به شرح حوادث برمی گردم.

طرح پیچیده آنها، که هنوز هم به دنبال اجرای آن هستند چند هدف دارد. هدف اول مقابله با آلمانیها در ماجرای میکونوس است. آنها می خواهند از دولت آلمان امتیاز بگیرند. اما مشکل آنها این بود که با متهم کردن من به جاسوسی و نوارهای دروغ من نمی توانستند از آلمانیها امتیاز بگیرند. مصاحبه های من فقط مصرف داخلی داشت و آلمانیها به خاطر من یا دیگر ایرانیها هیچ امتیازی به کسی نمی دهند. هدف وزارت اطلاعات در این طرح پیچیده این بود و هست که پای آلمانیها را به میان بکشد و آنها را گیر بیندازند. این هدف اول آنها است. هدف دوم مصرف داخلی است. در برابر دادگاه میکونوس تبلیغات راه بیندازند. هدف سوم بی اعتبار کردن و بدنام کردن روشنفکران و هدف دیگر نابود کردن من هم از نظر اعتبار و هم نابودی جسمی و معنوی. هدف دیگر ترساندن روشنفکران بوده و هست و سپس گیرانداختن آلمانیها. تبلیغات در مقابل میکونوس، بی اعتبار کردن روشنفکران در داخل کشور. ترساندن نویسندگان، نابودی جسمی و معنوی من، اهداف آنها بوده و هست. با مصاحبه های اجباری من هدفهای دوم و سوم و چهارم تحقق می یافت. اما هدف اول یعنی گیرانداختن آلمانیها و امتیاز گرفتن از آنها به طرح پیچیده تری نیاز داشت. طرحی که آنها اجرا کردند و هنوز هم به دنبال آن هستند. من هم به تدریج و مرحله به مرحله متوجه اهداف آنها شدم.

طرح آنها در مرحله اول این بود: فرج سرکوهی روز ۱۳ آبان قصد مسافرت به آلمان را دارد. سرکوهی در فرودگاه مهرآباد دستگیر و زندانی می شود. با تمویض عکس پاسپورت، یک بدل به جای سرکوهی با پاسپورت او به هامبورگ می رود. پاسپورت مهر خروج از تهران و ورود به هامبورگ می خورد. سرکوهی به مقصد نمی رسد. اما بدل او به آلمان می رود. فریده و دیگران اعتراض می کنند. موجی راه می افتد. دولت ایران سکوت می کند و اعلام می کند که سرکوهی از فرودگاه مهرآباد خارج شده است و در آلمان است. بلاخره فریده یا کس دیگری از مقامات فرودگاه هامبورگ می پرسند. آنها جواب می دهند که سرکوهی وارد آلمان شده است. (بدل من به آلمان رفته و پاسپورت مهر ورود به هامبورگ را دارد). پس از آن که آلمانیها اعلام کردند که سرکوهی وارد آلمان شده است، آن گاه دولت ایران مصاحبه های مرا پخش می کند. سرکوهی واقعی در زندان است. مصاحبه ها انجام می شود. اما تاریخ شهریور ماه قید می شود. پس از تأیید ورود سرکوهی به آلمان توسط آلمانیها، مصاحبه ها پخش می شود، دولت ایران اعلام می کند که سرکوهی در تاریخ شهریور ماه دستگیر شده و یا داوطلبانه یا براساس مدارک (این را نمی دانم) به جاسوسی برای آلمانیها اقرار کرده است. چرا پس از اقرار آزاد شده است؟ چون قول همکاری با وزارت اطلاعات داده است. اما به آلمان رفته و اکنون دولت آلمان او را مخفی کرده است. دولت ایران رسماً از آلمانیها می خواهد که مجرم فراری یعنی جاسوس فراری را به تهران تحویل دهند. مدارک دولت ایران ۲ مدرک مهم است. اول مصاحبه سرکوهی در تاریخ شهریور ماه یا در تاریخ قبل از مسافرت و شاید مدارک جعلی دیگر (این را نمی دانم) دوم که مهمتر است اعلام رسمی فرودگاه هامبورگ مبنی بر ورود سرکوهی به

بقیه در صفحه ۱۰

نامه افشاگرانه، تکان دهنده و شجاعانه فرج سرکوهی

بقیه از صفحه ۹

آلمان و مهر پاسپورت. پای آلمان گیر می افتد. سرکوهی واقعی در زندان پس از مصاحبه های اجباری و دروغین کشته می شود. دولت ایران براساس مدارک خود خواستار تحویل سرکوهی می شود. آلمانیها گیر می افتند. چون خودشان ورود او را اعلام کرده اند. هدف اصلی و مهم طرح که گیرانداختن آلمانیها و امتیاز گرفتن از آنهاست. عملی می شود. با پخش مصاحبه های اجباری دخالت آلمان در امور داخلی ایران تبلیغ می شود. روشنفکران بی اعتبار و بدنام میشوند و می ترسند. سرکوهی هم در زندان کشته می شود و کسی واقعیت را نمی فهمد. دستگیری شهرویر ماه مقدمه چینی این طرح بود. شایعه مصاحبه مقدمه چینی بود، اجازه مسافرت مقدمه چینی بود. تاریخ دروغین بازجوییها و مصاحبه ها - شهرویر ماه - مقدمه طرح بود. فرستادن بدل به آلمان، تعویض عکس پاسپورت و غیره مقدمات این طرح پیچیده بود و هدف اصلی گیرانداختن آلمانیها بود. چرا مرا برای این نقشه انتخاب کردند. اول آن که با من خیلی بد بودند و مرا فرد فعال و با هوش جمع مشورتی می دانستند. سوابق سیاسی داشتم. در تهران تنها بودم و زن و بچه های من در آلمان بودند. در میهمانی خانه گوتس شرکت داشتم. دلایل پنهانندگی فریده و بچه ها در واقع هیچ ارتباطی به من ندارد. مسایل فریده به من مربوط نبود و من از دلایل پنهانندگی و وضعیت فریده هیچ اطلاعی نداشتم. اما اینها فرعیات است. اصل مسئله این بود و هست که من قربانی اختلاف ایران و آلمان در ماجرای میکونوس شدم که هیچ ارتباطی به من ندارد. من در زندان بودم. زنده به گور. در انتظار مرگ. من ۸ سال در زندان شاه بودم و در زمان شاه چندین بار دستگیر و زندانی شدم. اما همه این ۸ سال به اندازه ۵ دقیقه از این ۴۷ روز زجرآورتر نبود و می دانم که کسی نمی تواند زجر و ذلت و بدبختی مرا تصور کند.

نقشه وزارت اطلاعات این بود و هست و بالاخره آن را اجرا خواهند کرد. اما یک نکته سبب شد که آنها نه در اهداف اصلی، بلکه در چگونگی اجرای نقشه خود تغییراتی به وجود آوردند من این را بعدا متوجه شدم. در اجرای طرح آنها مشکلی به وجود آمد. دولت آلمان یا مقامات فرودگاه هامبورگ ورود مرا اعلام نکردند. بعدها، یعنی در روزهای اخیر متوجه شدم که شاید آنها اسامی را ثبت نمی کنند. دلیل آن را نمی دانم به هر حال مرحله دوم طرح آنها شروع شد. حدود ۱۳ آذر - ۱۴ آذر - درست یادم نیست چون حساب زمان از دستم در رفته بود - به هر حال حدود یک ماه پس از بازداشت من. مرا مجبور کردند که نامه ای خطاب به پروین بنویسم و در آن نامه بنویسم که من به دلیل اختلافات خانوادگی در آلمان مخفی شده ام. همراه با نامه، کپی یک صفحه از پاسپورت مرا که مهر ورود فرودگاه هامبورگ را داشت ضمیمه کردند و مرا مجبور کردند که به پروین بنویسم که این مهر را به برادرم اسماعیل بدهد. تاریخ نامه را ۱۵ آبان یعنی سه روز پس از دستگیری من گذاشتند. نامه را با تمبر و مهر جعلی شهر کلن آلمان به دست پروین رساندند. بعدها یعنی پس از ۳۰ آذر که به اصطلاح آزاد شدم، با خبر شدم که پروین را تحت فشار گذاشتند که خبر نامه را به همه بدهد. در مجله آدینه هم مطلبی نوشتند و به این نامه اشاره کردند. اما هدف اصلی آنها این بود که پای آلمانیها را گیر بیندازند. آلمانیها ورود مرا اعلام نکرده بودند. دولت ایران هم نمی توانست مهر فرودگاه هامبورگ را طرح کند چون در مقابل این سؤال قرار می گرفت که از

وضع من اطلاع دارد. می خواستند از طریق نامه جعلی من مهر را مطرح کنند تا آلمانیها مجبور شوند مهر را تأیید کنند. محمل این کار هم نامه من بود. وقتی مهر تأیید می شد باز آنها همان نقشه قبلی را اجرا می کردند. یعنی دولت آلمان ورود مرا تأیید کرده بود، پس مرا مخفی کرده بود. مصاحبه ها پخش می شد و دولت ایران خواستار تحویل دادن من می شد و همان طرح که نوشتم اجرا می شد. اما این نیز عملی نشد و مهر مطرح نشد، چون اسماعیل برادرم نتوانسته بود آن را در مراجع رسمی مطرح کند.

به هر حال آنها احتیاج داشتند که ورود مرا به آلمان ثابت کنند. مرحله بعد این بود که مرا به اروپا ببرند. بیهوش کنند. در آن جا مرا بکشند و وانمود کنند که خودکشی کرده ام. با پیدا شدن جسد من در آلمان هدف آنها تا حدودی اجرا می شد. اما نمی دانم چرا این طرح را اجرا نکردند. اما آنها از طرح خود نگذشتند و هم چنان به دنبال اجرای نقشه خود هستند در این جا من به شرح حوادث برمی گردم و ادامه نقشه آنها را تا حدی که فهمیده ام خواهم نوشت.

نوشتم که ۱۳ آبان دستگیر و زندانی شدم. زیر فشار روحی و جسمی فوق العاده از من بازجویی کردند و مرا مجبور به مصاحبه های دروغین کردند. متن مصاحبه ها را خودشان می نوشتند و مرا مجبور می کردند که متن آنها را حفظ کنم و بگویم. تاریخ مصاحبه ها و بازجوییها هم شهرویر ماه قید می شد. نامه جعلی به پروین را به اجبار نوشتم. من در هر مرحله پس از آن که طرح خود را اجرا می کردند اهداف آنها را می فهمیدم. باز بچه دست آنها شده بودم. زنده به گور و ذلیل. مسئله اصلی آنها این بود که دولت آلمان مهر فرودگاه هامبورگ را که روی پاسپورت من است. تأیید کند. فکر می کنم آنها همه چیز طرح خود را انجام داده اند. چه آنها را که من می دانم مثل مصاحبه ها و چه آنها را که من نمی دانم فقط تأیید مهر مانده است. اما برای تأیید آن ابتدا باید مهر را مطرح می کردند. در دو مرحله قبل مهر ورود من به آلمان مطرح نشده بود پس مرحله دیگری را شروع کردند.

به من گفتند که برای مدتی مرا آزاد می کنند، به شرطی که هر چه آن ها بگویند را انجام دهم. من قبول کردم. هر شرایطی حتی مرگ و دستگیری مجدد که به طور حتم در انتظار من است و در همین امروز و فردا تحقق خواهد یافت بهتر از وضع من بود. نقشه طرح ظهور من در فرودگاه مهرآباد و مصاحبه با خبرنگاران را گفتند و من هم پذیرفتم، البته حتی این حد را هم باور نمی کردم. مدارک مربوط به ترکمنستان که واقعی است را تهیه کردند. به من گفتند که در مصاحبه چه باید بگویم و چگونه جواب بدهم. در فرودگاه مهرآباد مصاحبه کردم که چاپ شده است. با بی بی سی و رادیو فرانسه هم مصاحبه کردم و همان حرفها که آنها گفته بودند را گفتم. به ظاهر ۳۰ آذر، پس از مصاحبه در فرودگاه مهرآباد، آزاد شدم، اما کاملا تحت نظر هستم. به همه کس همان حرفها را زده ام که در فرودگاه گفتم. هیچ کس، حتی برادرم، از ماجرای واقعی خبر ندارد. به هیچ کس نگفته ام. هیچ کاری من نمی توانم انجام دهم. نمی دانم این نوشته به دست کسی می رسد یا نه. می دانم که آنها مرا مجددا دستگیر و زندانی می کنند یا می کشند. اما نمی دانم چه کنم، این نوشته را هم نمی دانم چه کنم. شاید آن را پاره کنم. می دانم که این نوشته هم به دست کسی نمی رسد. اما آرزوی من این است که فریده و بچه ها این نوشته را بخوانند و بدانند که شوهر و پدر آنها چه زجری کشیده و هرگز جاسوس نبوده است.

۳۰ آذر به ظاهر آزاد شدم اما کاملا تحت نظر هستم. بعد به سراغ من آمدند و گفتند که باید با پروین اردلان رسماً ازدواج کنی و در یک مصاحبه مطبوعاتی دیگر شرکت کنی و مهر فرودگاه هامبورگ و مدارک ترکمنستان را نشان بدهی. در مورد ازدواج هدف آنها را نمی دانم کیهان هوایی در مقاله ای اعلام کرد که من دو همسر دارم. هفته بعد نوشت که سرکوهی قصد دارد با خانمی ازدواج کند. آقای هاشمی گفت که باید ازدواج کنی و به سراغ من آمد. شناسنامه ای برای من آورد که اسم زن و بچه های من در آن نیست تا ازدواج رسمی با پروین ممکن شود. من و پروین را به زور به یک محضر برد اما محضردار ترسید و قبول نکرد. حدس من این است که آنها یک قباله ازدواج جعلی درست خواهند کرد. نمی دانم چرا به این قباله ازدواج احتیاج دارند و می خواهند آن را به چه کسی نشان بدهند. البته شاید آن را به عنوان انگیزه برگشتن من به ایران مطرح کنند. در مورد هدف اصلی طرح که گیرانداختن آلمانیها است حتما تا حالا اقدام کرده اند. تا قبل از

۳۰ آذر آنها نمی توانستند رسماً مهر فرودگاه هامبورگ را علنی کنند و از آلمانیها توضیح بخواهند اما حالا می توانند و می گویند که خود سرکوهی این مهر یا کپی مهر را به ما داده است. ممکن است تا حالا که این نوشته را می نویسم این کار را کرده باشند. ممکن است در مصاحبه مطبوعاتی این کار را بکنند نمی دانم چگونه این کار را خواهند کرد. ممکن است در مطبوعات چاپ کنند یا از طریق رسمی و اداری از آلمانیها توضیح بخواهند. به هر حال نقشه آنها ادامه دارد. کیهان هوایی مقاله ای نوشت و در آن مرا به جاسوسی متهم کرد و نوشت که دولت آلمان آگاهانه و به عمد ورود مرا به آلمان مخفی نگه داشته است. حس می کنم که آنها برنامه و طرح خود را با همان هدفها دنبال می کنند. نمی دانم گام بعدی آنها چیست؟ اما به هر حال یا مرا مجددا دستگیری کنند و یا مرا می کشند و خودکشی وانمود می کنند، یا دستگیر می کنند و مجبور به مصاحبه های دیگر و کارهای دیگر می کنند که نمی توانم حدس بزنم و سرانجام سرا در زندان می کشند و خودکشی وانمود می کنند. مسئله اصلی آنها فعلا این است که مهر فرودگاه هامبورگ تأیید شود، شاید تا حالا تأیید شده باشد. وقتی مهر تأیید شد، آنها خواهند گفت که جریان اختلاف خانوادگی که سرکوهی گفت دروغ است و اصل مسئله جاسوسی است. من خرد و درهم شکسته ام. به طور مطلق ناامید هستم. زجر و درد مرا هیچ کس درک نخواهد کرد. اکنون مراحل آخر کار است. من به اتهامی خواهم مرد که با تمام زندگی من مغایرت دارد.

می دانم که با امکاناتی که آنها دارند، و با کمک عوامل نفوذی خود در سیاسیون و روشنفکرها با مصاحبه های جعلی و دروغین، با تأیید مهر فرودگاه هامبورگ، حقیقت پایمال خواهد شد. کتاب جرح اروول ۱۹۸۴، در برابر ماجرای من هیچ نیست. نمی دانم چه بنویسم. پایان کار نزدیک است و آیا این نوشته به دست کسی خواهد رسید؟ آیا کسی واقعیت و حقیقت مظلوم را خواهد فهمید؟ اگر کسی این نوشته را به دست آورد، پس از دستگیری من، ۳ روز پس از دستگیری من یا یک روز بعد از مرگ من آن را به زخم برساند و او آن را منتشر کند. اگر هم کسی به دست نیآورد که من مرده ام. در واقع من از روز ۱۳ آبان مرده ام. زخم و بچه ها را عاشقانه دوست دارم و زندگی من تا ۱۳ آبان ماه شرافتمندانه بود.

نقش کار در زندگی زنان

— دکتر فاطمه قاسم زاده

به نقل از مجله جامعه سالم شماره ۲۷ مرداد ۱۳۷۵

کار یکی از حقوق اساسی انسانهاست و در این مورد زن و مرد به عنوان دو انسان. با یکدیگر تفاوتی ندارند. همان گونه که در سایر حقوق انسانی مانند حق زندگی، حق ازدواج و تشکیل خانواده، حق برخورداری از آموزش و پرورش و ... نباید با هم تفاوت داشته باشند. اما واقعیت این است که این باید و نبایدها هم چنان در حوزه آرزو و آرمان باقی مانده و در عمل به دلایل مختلف شاهد نقض بسیاری از حقوق اساسی زنان در زمینه های مختلف هستیم.

هنوز بسیاری از دختران از حق برخورداری از آموزش و پرورش محرومند. هنوز بسیاری از ازدواجها بدون رضایت و نظر دختران و به اجبار پدر و مادر انجام می گیرد و هنوز در بسیاری از جنبه های اساسی زندگی، زنان حتی در موارد مربوط به خود، حق تصمیم گیری و انتخاب ندارند. در مورد کار نیز وضع به همین گونه است و زنان نمی توانند خود به تصمیم گیری بپردازند. تا زمانی که ازدواج نکرده اند، در هر سن و سطحی از تحصیلات که باشند، اجازه کار آنان به پدر و اگر پدر در قید حیات نباشد، به برادر و یا سرپرستان ذکور دیگر و اگر کار می شود، پس از ازدواج کار زن باید با اجازه و موافقت همسر او صورت گیرد و تأسف بارتر این که این روند نه تنها یک سنت دیرینه بلکه قانونی است که در حال حاضر اجرا می گردد. مطابق ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی "شوهر می تواند زن خود را از هر حرفه یا صنعتی که منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود یا زن باشد، منع کند" و کیست که نداند مفاهیمی چون "مصالح خانوادگی" و "حیثیات زن یا شوهر" تا چه حد کلی، مبهم و قابل سوء استفاده است، به ویژه که تشخیص آن نه با دادگاه بلکه تنها با نظر مرد باشد. نقل یک نمونه واقعی در این زمینه شاید بتواند مسأله را روشن تر کند:

زنی قبل از ازدواج شاغل بوده و پس از ازدواج نیز چند سالی به کار خود ادامه می داده است. از بد روزگار هنگام عقد، شرط اشتغال خود را ذکر نکرده است - که اگر هم می کرد چندان کارساز نبود - اخیراً همسرش با ادامه کار او مخالفت کرده است و علت مخالفتش این است که زن، معلم یک مدرسه پسرانه است و در آن مدرسه، مدیر و ناظم مرد هستند و شوهر، اشتغال زن را در چنین محیطی به استناد ماده ۱۱۱۷ قانون مدنی "منافی مصالح خانوادگی و حیثیات خود و زن" می داند. زن حاضر شده که در یک مدرسه دخترانه به کار بپردازد اما مرد قبول نکرده است و زن را مجبور کرده که استعفا کند و در خانه بنشیند. زن به دادگاه شکایت کرده اما دادگاه هم حق را به مرد داده و اجازه کار زن را از اختیارات مرد دانسته است به ویژه که زن هنگام عقد، شرط کار خود را ذکر نکرده است. می بینیم که حتی "شغل انبیا" نیز از تعرض مرد و بی اعتنائی قانون مضمون نموده است. نکته جالب این که مرد به علت اعتیاد، کارش را از دست داده و خود به نوعی از طریق قاچاق مواد مخدر امرار معاش می کند و تلاش زن برای ادامه کارش، داشتن حداقل تأمین اقتصادی برای خود و فرزندانش در برابر نگرانیهای حاصل از اعتیاد شوهر و پیامدهای ناشی از آن بوده که به علت مخالفت مرد و عدم حمایت قانون از او، بی نتیجه مانده است.

زن از نظر قوانین موجود در صورتی می تواند پس از ازدواج به کار خود ادامه دهد که هنگام عقد به عنوان شرط آن را ذکر کند. باید دانست که اولاً امضای شرایط عقد از طرف مرد اختیاری است نه الزامی و اجباری بنابراین شوهر می تواند هنگام عقد آنها را امضا نکند در آن صورت زن باید یا از ازدواج با آن مرد صرفنظر کند یا از کارش، ثانیاً اگر مرد شرایط ضمن عقد را امضا کرد اما بعد آنها را رعایت نکرد، مطابق ماده ۱۱۱۹ قانون مدنی زن می تواند "پس از اثبات تحقق شرط در محکمه و صدور حکم نهایی، خود را مطلقه سازد" یعنی تنها نتیجه ای که زن از گذاشتن شرط اشتغال خود هنگام عقد - یا هر شرط دیگری - عایدش می شود این است که اگر مرد پس از امضای شرطی هنگام عقد با آن مخالفت کرد، زن می تواند طلاق بگیرد. یعنی در واقع قانونی وجود ندارد که مرد را ملزم به رعایت امضاء تعهد خود کند و یا مخالفت مرد را منتفی سازد. فقط زن می تواند پس از اثبات مسأله در دادگاه، خود را مطلقه سازد. صرفنظر از گرفتاریهای اثبات مسئله در دادگاه و مطلقه کردن خود، زن باید بین کار و طلاق با بین کار و زندگی مشترک خود، یکی را انتخاب کند و بدیهی است که با وجود فرزندان و مسئولیت سنگین مادری، اکثریت زنان حق کار خود را در ازای حفظ زندگی خانوادگی خویش از دست می دهند و جز سرخوردگی و تحمل بی عدالتی با حمایت قانون، که بسیار دشوار است، چیزی نصیبشان نمی شود. تردیدی نیست که چنین برخوردهایی با حقوق اساسی زنان نه تنها بنیان خانواده را تحکیم نمی بخشد بلکه در جهت تلاشی و سست کردن پیوندهای خانوادگی عمل می کند.

تاکید بر ضرورت اشتغال زنان و لزوم حمایت قانونی از آن نه از دید رقابت و مخالفت با مردان و یا نادیده گرفتن مسئولیت سنگین تربیت فرزندان و حفظ نهاد خانواده بلکه با توجه به دلایلی که به اختصار به آنها اشاره می شود، اهمیت اساسی دارد: کار به عنوان یک حق انسانی، همان گونه که قبلاً گفته شد کار یکی از حقوق اساسی انسانهاست و نمی توان فردی را چه مرد و چه زن از انجام آن منع کرد. محرومیت از کار یکی از انواع مجازاتهایی است که در صورت وقوع جرم اعمال می گردد و معلوم نیست زنان به چه جرمی از کار منع شده اند. از طرف دیگر هر شخص عاقل و بالغی می تواند در موارد مربوط به خود تصمیم گیری کند و معلوم نیست چرا اجازه و اختیار کار زنان در هر سنی بر عهده پدر یا همسر اوست.

در بسیاری از موارد دلایل منع اشتغال زنان مشخص نیست و تنها تمایلات یک جانبه و خودخواهانه مرد مطرح است که متأسفانه قانون مربوط به اشتغال زنان بر آن مهر تأیید زده است. در مشاوره های خانوادگی وقتی از مردان علت مخالفت آنان را با اشتغال همسرانشان جویا می شویم، معمولاً می گویند "من دوست ندارم زنم کار کند" یا "من نمی خواهم زنم کار کند". بدون این که جز تمایل و خواست خود دلیل دیگری را ارائه دهند، آیا درست است تنها با "دوست نداشتن" یا "نخواستن" انسانی را از یکی از حقوق اساسی خود محروم کرد؟ آیا زن باید تنها به جرم زن بودن از تمایل و خواست خود برای برخورداری از حق خویش چشم ببوشد و تابع نظر و تمایل مرد گردد؟ آیا احترام به زنان و رعایت شأن و منزلت واقعی آنان - نه در حرف بلکه در عمل - با چنین منعی تناقض ندارد؟

کار به عنوان یک نیاز اقتصادی: از نظر قانون مسئولیت اداره زندگی از نظر مالی بر عهده مرد است اما واقعیت این است که در بسیاری از موارد - به ویژه در شرایط اقتصادی فعلی - مرد به تنهایی نمی تواند از عهده مخارج سنگین زندگی برآید و در

نتیجه زن و فرزندان خود را در مضیقه می گذارد و گاه حتی از هزینه های ضروری زندگی مانند ادامه تحصیل فرزندان، خوراک و پوشاک مناسب و ... چشم پوشی می کند. مادری می گفت همسر از ادامه تحصیل پسر به علت مشکلات مالی جلوگیری نموده و او را مجبور کرده که بعد از پایان دوره راهنمایی ترک تحصیل کند و به کار بپردازد اما هرچه اصرار می کنم حاضر نمی شود که من کار کنم. به راستی آیا کار زن یا ترک تحصیل فرزند، کدام یک به "مصالح خانوادگی" آسیب می رساند؟

در مواردی خانواده از نظر مالی به کار زن نیاز ندارد اما زن نمی تواند به عنوان موجودی مستقل و متکی به خود برای همیشه از نظر مالی به پدر و مادر و یا همسر خود وابسته باشد و زنان نیز مانند مردان دوست دارند وقتی به سن بزرگسالی می رسند بتوانند نیازهای مالی خود را برآورده سازند و برای آنان بسیار دشوار است که در این سنین نیز برای هزینه های شخصی خود دست طلب به سوی دیگران - حتی نزدیک ترین کسان خویش - دراز کنند. بخصوص که بسیاری از مردان در پرداخت این هزینه ها یا بیش از حد سخت گیری می کنند، یا بی توجهی نشان می دهند و یا با منت گزاییهای خود غرور و عزت نفس زن را جریحه دار می سازند. در بین مشکلات زناشویی، نمونه های بسیاری در این زمینه وجود دارد.

نقش اقتصادی کار زنان در سطح اجتماعی نیز مورد توجه است. می دانیم که زنان نیمی از افراد جامعه ما را تشکیل می دهند و کار آنان می تواند به رشد اقتصادی و افزایش حجم تولید در عرصه های مختلف کمک کند. همچنان که زنان به ویژه در مناطق روستایی با کار پر مشقت خود در شالیزارها و کشتزارها و انجام امور مربوط به کشاورزی و دامپروری و ... بخش مهمی از تولیدات روستایی را فراهم می سازند. اصولاً مخالفت با کار زنان بیشتر در مناطق شهری و بخصوص در مورد مشاغلی است که ارزش اجتماعی بیشتری دارد در حالی که در مناطق روستایی - که بخش وسیع تری از کشور ما را در برمی گیرد، تقسیم کار چنان است که نه زنی می تواند از انجام آن سرباز زند و نه مردی کار همسرش را در امور دامپروری و کشاورزی با همه سختی و مشقتی که دارد "منافی مصالح خانوادگی یا حیثیات خود و زنش" نمی داند.

کار به عنوان نیاز روانی: از دیدگاه روانشناسی کار یک نیاز روانی و راهی برای دستیابی به سلامت روانی است. شکوفایی استعدادها، ابراز وجود به صورت مثبت، احساس ارزشمندی، داشتن خودپنداری مثبت، اعتماد به نفس و اتکا به خود در سایه کار، با سهولت و عمق بیشتری حاصل می شود. کار در واقع انگیزه ای برای رشد و پرورش شخصیت و رفع نیازهای روانی - فرهنگی است. تحقیقات روانشناسی نشان داده است که آمار برخی از بیماریهای روانی از جمله افسردگی در زنان بالاتر از مردان است و یکی از دلایل آن می تواند تنهایی طولانی مدت در خانه، خستگی و یک نواختی کار خانگی، نداشتن سرگرمی و اشتغال فکری مثبت و فعال باشد و این حالت بیشتر در مادرانی دیده می شود که فرزندانشان به سن رفتن به مراکز آموزشی - مهد کودک و مدرسه - می رسند و مادر ساعتها در خانه تنهاست و با دختران جوانی که پس از پایان تحصیلات خود در خانه می مانند و اجازه کار نمی یابند.

رشد فرهنگی تا حد زیادی به کار وابسته است: آن چه را که انسان می آموزد اگر در عمل به کار نبندد یا فراموش می شود و یا در حد نسبتاً ثابتی متوقف می گردد. رشد فرهنگی حاصل کاربرد

زنان افغانستان اجازه تحصیل نخواهند داشت

اخبار زنان

فمینیسم - خط اول جبهه

گروه طالبان قصد دارد دانشگاهها را باز گشاید، اما به زنان افغانستان که کار کردنشان در خارج از خانه ممنوع شده اجازه تحصیل نخواهد داد. در این حال جمعیت هلال احمر افغانستان اعلام داشت در جریان نبردهای کابل حدود ۴۰ هزار زن، شوهران خود را از دست داده اند و به دلیل آن که این زنان بیوه نمی توانند در خارج از منزل کار و فعالیت کنند با خطر مرگ ناشی از گرسنگی روبرو هستند.

راديو آمريکا ۱۵/بهمن/۷۵

مطابق میل دیگران زندگی نکردن

جسارت می خواهد

“به نظرم می رسد این یک کهن الگوست. نویسندگی یا هنرمند بودن خطر کردن است و چون همیشه نسل اندر نسل به زن گفته اند که پایت را از گلیتم آن طرف تر نگذار، این دیگر برایش ژنی شده است و واهمه دارد. در ناخودآگاهش ترس و واهمه است که اگر این کار را بکنم، چه خواهد شد و چه خواهند گفت. در نتیجه آهسته می رود و آهسته می آید که گریه شاخس نزنند و مطابق میل دیگران زندگی می کند. مطابق میل دیگران زندگی نکردن جسارت می خواهد و یک طاقت زیادی که هر کسی از پس آن بر نمی آید و طبیعی است کسانی که آهسته می روند و آهسته می آیند، جامعه را پیش نمی برند. کسانی جامعه را پیش می برند که از جانیشان برای حرکت جامعه مایه می گذارند، خودشان را به آتش می کشند و از زندگی شان مایه می گذارند تا جامعه را یک گام جلو ببرند و یک جسارتی به کسانی که در خانه هایشان تپیده اند، بدهند. همه این قدرت را ندارند.

منیرو روانی پور

مجله زنان، شماره ۳۱ / آذر ۷۵

نقش زنان فرانسه در سیاست

حزب سوسیالیست فرانسه آن چنان که قول داده بود گفت که در انتخابات عمومی ۱۹۹۸ جایگاه ویژه یی برای زنان قائل خواهد شد، امری که تا به حال غیر معمول بوده است. نقشی که زنان در حیات سیاسی فرانسه بازی می کنند نسبت به دیگر کشورهای اروپایی بسیار ناچیز است. این مسأله هنگامی جلب توجه کرد که آلن ژوپه، نخست وزیر فرانسه در سال گذشته تعداد زنان کابینه خود را از ۳۲ نفر به ۴ تن کاهش داد. در مجلس ۵۷۷ نفری فرانسه تنها ۳۵ زن حضور دارند. لیونل ژوسپین، رهبر حزب سوسیالیست فرانسه اعلام کرد که در انتخابات سال آینده حداقل ۳۰ درصد کاندیداهای حزب را زنان تشکیل خواهند داد. روز شنبه در اولین کنوانسیون ملی سال حزب سوسیالیست اعلام کرد که ۱۳۸ یعنی حدود ۲۷ درصد کل ۵۱۰ کاندیداهای حزب را زنان تشکیل خواهند داد.

آسوشیتدپرس ۲۱/بهمن/۷۵

به ابتکار بخش مطالعات زنان دانشگاه کالیفرنیا در ریورساید، کنفرانس سه روزه ای با عنوان “فمینیسم، خط اول جبهه: زنان، جنگ و مقاومت” از ۱۶ تا ۱۸ ژانویه امسال در این دانشگاه برگزار شد. در این کنفرانس بین المللی، بنا به دعوت بخش زنان دانشگاه کالیفرنیا، هیأتی از طرف مقاومت ایران به سرپرستی خانم ثریا شهری، مسئول کمیسیون تدارکات وصالی در شورای ملی مقاومت ایران، و متشکل از تعدادی از اعضای شورا و نمایندگان سازمانهای زنان مستقل ایرانی در این کنفرانس شرکت داشتند. گزارش مشروح این کنفرانس در ایران زمین شماره ۱۲۷ به تاریخ سوم فوریه به چاپ رسیده است.

منوعیت کشیش شدن زنان

روز ۷/بهمن/۷۵ واتیکان ممنوعیت کشیش شدن زنان را در کلیسای کاتولیک رم را تایید کرد و گفت علمای دینی و اعضای وفادار که مخالف آن بودند مرتکب یک اشتباه در تئوری شده اند... کاردینال ژوزف استرینگر در یک کنفرانس خبری در مورد کشیش سریلانکایی، تیسابالالوریا، که در ماه گذشته به خاطر الحاد طرد شده بود، صحبت کرد. بالاسوریا اولین عالم مذهبی در جهان بود که نزدیک به نیم قرن داغ از تداوم خورد. او کتابی به نام “مریم و آزادی انسان” نوشته است که سؤلهای زیادی در مورد دکترین اصل گناه، ضرورت تعمید و منحصر بودن عیسی مسیح مطرح کرده است.

خبرگزاری رویتر

زنان در نیکاراگوئه

زنان نیکاراگوئه که قدرت سیاسی بی سابقه ای را در سالهای ۹۰ به عهده داشتند، اکنون با روی کار آمدن دولت دست راستی در ژانویه ۱۹۹۷ در حاشیه حیات سیاسی جامعه قرار گرفته اند. وقتی رئیس جمهوری ویولتاچامورو، رئیس جمهور سابق نیکاراگوئه در ژانویه امسال از قدرت کنار رفت، نیکاراگوئه تنها کشور آمریکای لاتین بود که یک زن در مقام رئیس جمهور و یک زن در مقام معاون رئیس جمهور آن قرار داشت. در مجلس از ۹۲ کرسی ۱۷ کرسی متعلق به زنان بود و از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۲ یک زن ریاست مجلس را به عهده داشت. با روی کار آمدن رئیس جمهور آرنولدو آل ماس در رأس حزب ائتلاف لیبرال در ماه ژانویه، موقعیت زنان در صحنه سیاسی با عقبگرد مواجه شد. مردان تمامی مواضع کلیدی را در دولت جدید به عهده دارند. اکنون در مجلس از ۹۳ کرسی تنها ۱۱ کرسی به زنان تعلق دارد. بسیاری از فمینیستهای نیکاراگوئه که تعدادی از آنها در انقلاب سال ۱۹۷۹ علیه دیکتاتوری سوموزا و دولت دست چپی ساندرنیستها رشد کرده اند، از وضعیت فعلی نگران هستند.

خبرگزاری رویتر ۲۰/بهمن/۷۵

نقش کار در زندگی زنان

بقیه از صفحه ۱۱

دانسته ها و بازآموزی آنهاست و این روند با پرداختن به کار حاصل می شود و در این مورد زن و مرد تفاوتی با هم ندارند.

کار به عنوان نیاز اجتماعی: تردیدی نیست که انسان موجودی اجتماعی است و نیاز به برقراری روابط اجتماعی سالم، سازنده و فعال دارد؛ روابطی که هم نیازهای فرد را برطرف سازد و هم پاسخگوی نیازهای اجتماعی جامعه باشد. کار، در واقع مجموعه روابطی است که نیازهای اجتماعی فرد و جامعه را تامین می کند. از آن جا که زنان نیمی از افراد جامعه را تشکیل می دهند، مشارکت فعال آنان در عرصه های اجتماعی، امری اجتناب ناپذیر است. اصولاً تمدن بشری حاصل کار و تلاش انسانهاست و می توان گفت که کار، انسان را می سازد و انسان، دنیای پیرامون خود را و در این سازندگی متقابل خود و جهان، زن و مرد به عنوان دو موجود انسانی، تفاوتی ندارند.

موانع کار زنان: اشتغال زنان از دیرباز در جوامع مختلف با موانع و مشکلاتی روبرو بوده است. برخی از این موانع در کشورهای دیگر برطرف شده و یا کاهش یافته و برخی دیگر هنوز بر اشتغال زنان تأثیرات منفی خود را برجای می گذارد. موانع کار زنان در جوامع مختلف بر حسب وضع اقتصادی - اجتماعی هر جامعه، متفاوت است. در کشور ما به موانع زیر در زمینه اشتغال زنان می توان اشاره کرد:

- سنتها و آداب و رسوم که تقسیم کار را بر حسب جنسیت تداوم می بخشد و کارهای بیرون از خانه را به مردان و کارهای خانگی را به زنان می سپارد و یا تصمیم گیری در مورد کار زنان را به صورت یک جانبه در اختیار مردان قرار می دهد.
- نگرش مردان و زنان نسبت به کار زنان که بخصوص در مورد مردان جنبه بازدارنده دارد و از ارزشهای فرهنگی ناشی می شود.

- شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه که سطح رشد و پیشرفت جامعه را نشان می دهد و معمولاً در کشورهای در حال توسعه، نسبت به جوامع پیشرفته، کار زنان با دشواریهای بیشتری روبروست.
- وجود قوانین بازدارنده اشتغال زنان مانند سپردن اختیار کار زنان در دست مردان و نبود حمایتهای قانونی از کار زنان.
- کمبود تسهیلات و امکانات شغلی و رفاهی برای زنان به منظور حفظ و ادامه اشتغال آنان در کنار وظایفی که به عنوان همسر و به ویژه به عنوان مادر برعهده دارند.

- تقسیم کار سنتی در خانواده و واگذاری تمامی کارهای خانه به زنان که عملاً اشتغال آنان را با دشواری و فشار روانی و جسمی فراوان بر آنان روبرو می سازد و ضرورت بازنگری در این تقسیم کار.
- کمبود آموزشهای همگانی در زمینه ضرورت اشتغال زنان و راههای رفع و کاهش موانع آن از طریق رسانه های جمعی و به ویژه کتابهای درسی با توجه به تأثیرگذاری آنها بر مخاطبان خود.

این موانع با یکدیگر در ارتباط اند و فصل مشترک همه آنها نگرش مبتنی بر مردسالاری در جامعه است که زیربنای همه ارزشهای فرهنگی، سنتها، نگرشها و قوانین جامعه است. بدون تردید رفع این موانع کار ساده ای نیست و نیاز بر تلاش و پیگیری زنان و مردانی دارد که رشد و شکوفایی انسانها را صرفنظر از جنسیت آنان در نظر دارند و با تأکید بر ضرورت حفظ نهاد خانواده - به عنوان کانونی برای پرورش نسلی سالم و پر توان - زنان را از مشارکت در فعالیتهای اجتماعی باز نمی دارند.

نابود باد آپارتاید جنسی و مذهبی در ایران

بهمن، ماهی که گذشت

— علی ناظر

به مناسبت سالگرد قیام مردمی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، شاه صفات و کوراندیشانی که هنوز نگرش به گذشته دارند و هم چون حیواناتی که در حال خلسه به تشخوار آن چه داشته اند پرداخته و به آینده و واقعیت نمی اندیشند. در بعضی از نشریات برون مرزی آگهی فراخوانی را به چاپ رسانده و سالروز قیام را "سیاه ترین روز تاریخ معاصر ایران" نامیده اند. نگرشی که بیانگر مواضع غیر دموکراتیک آنها در مقابل آرمان مردمی است.

واقعیت آن است که ماه بهمن مجموعه ای از روزهای سیاه و سفید است و بیانگر اصل دینامیزم تکامل. بهمن، ماه غم است و سوگ، ماه ایثار و افتخار. پیام آور جنگ خانمان سوز خلقی قهرمان با بیگانگان و بیگانه صفات. ماهی که آزادمنشان یاد یاران و یادآوران را گرامی می دارند. بهمن، ماه اعدام و ترور بود. ماه کینه ورزی دشمن در منتها درجه خود و نمایی از ایمان پیشتازان خلق در بهترین شکل خود. بهمن، برگری از تاریخ مبارزاتی مردم ایران و پیام آور امید است.

بهمن، ماهی که گذشت، یاران در سوگ اولین شهید مجاهد بودند. احمد رضایی، مبارزی که اسلحه را برای نابودی دشمن در کف می فشارد تا راه را بر آنهايي که در ترور و استثمار خلق کینه توزانه گام برمی دارند، ببندد. بهمن، ماه آرمان بود. ماهی که ۴ شهید فدایی، توماج، مختم، جرجانی و واحدی، که معتقد بودند تا زمانی که دشمن مسلح است نباید اسلحه را زمین گذاشت به خون خود در غلطیدند.

بهمن، ماه سوگ خلق ایران بود و تمامی یاران و همسنگران مجاهدین، ماهی بود که موسی خیابانی و اشرف ربیعی، سبیل هزاران شهید مجاهد، برگری از تاریخ مبارزاتی ایران را به خود اختصاص داده و به تمام انهایی که می گفتند، رهبران مجاهدین از کشور گریخته اند پاسخی مستند دادند.

آری، بهمن روزهای سیاهی داشت و ماه سوگ فدایی شهید کرامت دانشیان و فدایی شهید خسرو گلرخی است. انهایی که در نمایش مسخره شاه مهر امپریالیسم صدای کارگران و ستمدیدگان را دیگر باز گوش مردمی که با انزجار به آن صحنه نمایشی می نگریستند رساندند. براهنی نوشت:

جهان ما
به نو چیز زنده است
اولی شاعر
و دومی شاعر
و شما
هر دو را کشته اید
اول: خسرو گلرخی را
دوم: خسرو گلرخی را

ماهی که گذشت، ماه سوگ بود. در این ماه خدینی جنایت پیشه، این دزد انقلاب و رهبری خلق، خانن به کلمه ایمان، اعتماد و انسانیت، در پناه استحاله گران زمان که انقلاب مسلحانه را به ضرر منافع طولانی مدت خود می دیدند، به ایران آمد تا که آن کند که شایسته اوست، و نقطه پایانی باشد بر ماموریت ژنرال هویزر و نقطه شروعی در تاووم اختناق در ابعادی وسیعتر.

ماهی که گذشت ماه سوگ ستم پیشگان بود و یادآور طلوع خورشید از پس شبهای ظلمت، ماه تولد مبارزه مسلحانه، ماهی که اولین گروه فدایی با حمله خود به پاسگاه ژاندارمری در سیاهکل، استراتژی و تاکتیک جنبشی را نوید دادند که از بی عملی حزب

پاسخ به نامه ها

— خانم ناهید زارع زاده از هلند، یادواره ای از زنده یاد هما دارابی برای نبرد خلق فرستاده اند. با تشکر فراوان به دلیل این که حجم مطالب این ماه زیاد بود، موفق به درج کامل این مطلب نشدیم و از این بابت پوزش می طلبیم. در قسمتی از این یادواره نوشته شده: "به جا است روز ۸ مارس روز جهانی زن را به یاد مبارز ارجمند هما دارابی، و برای اعتراض به شرایطی که زنان، از نخستین قربانیان آن به شمار می روند، به این مناسبت شرح کوتاهی از زندگی هما دارابی نوشته شود. هما دشمن استبداد و عاشق آزادی بود. اکنون بر زنان مبارز و آزادیخواه است که فریاد اعتراض هما را به گوش جهانیان برسانند و وجدان آگاه بشری را به حمایت از مبارزات مردم ایران فرا خوانند. هما با زبان آتش سخن گفت، زبانه های آتش را برای بیان اعتراض خویش علیه جمهوری اسلامی ایران به سخن گشود. جانش قنوس وار در آتش خود سوخت و قنوس وار در جانهای دیگر خاکستر خود باز می زاید..."

— خانم زهرا گلنوش از هلند، مطلب کوتاه و زیبایی با عنوان "جایگاه انسان در زندگی" که با شعر "هر کسی کو دور ماند از اصل خویش / باز جوید روزگار وصل خویش" آغاز می شود، فرستاده اند. از همکاری صمیمانه خانم گلنوش تشکر می کنیم و در فرصتی مناسب از این مطلب استفاده خواهیم کرد.

— آقای عبدالرحیم یزدانپناه از استرالیا، کارت زیبایی به مناسبت سال ۱۳۷۶، که به زودی فرا خواهد رسید فرستاده اند و در آن عید نوروز را به تمامی فعالین و تمامی هواداران سازمان و کسانی که پیکار می کنند

توده دوری گزیده بود. جنبشی که مبارزین قهرمان، احمدزاده، امیرپروین پویان، مفتاحی و جزئی را در گرد یک محور و در زیر یک آرم، به تشکیل یک سازمان فراخواند، سازمانی که با تمام فرازها و نشیبهایش به پیش می رود. و جزئی چه به جا رهنمود می داد که "برای جنبش ما که نسبتاً جوان و کم تجربه است توقع خطانپذیری در تئوری و عمل، توقعی بی جاست و دچار شدن به دگماتیسم نسبت به پیش بینیها و نقشه هایمان، از آن هم نابختر است. برای ما نهراسیدن از عمل، نهراسیدن از ارتکاب به خطاهای احتمالی و با صداقت و جسارت در صدد دگرگون ساختن شرایط حاضر برآمدن، کافیتست تا امکان دست یافتن به مشی کاملاً صحیح را برای ما فراهم سازد. در حقیقت تنها در پراتیک است که تئوریهای ما کامل و تصحیح می گردد. در این جا باید یادآور شد که درجا زدن در مرحله شناخت، هراس از عمل و غرق شدن در مسائل استراتژیک صرف، ما را به محافظه کاری که از ویژگیهای اپورتونیسم است سوق می دهد."

و بایستی به این شب پرستان انگشت شمار گفت: بهمن، ماه افتخار است. ماهی که نظام سلطنتی درهم شکست و برای همیشه به زباله دان تاریخ سپرده شد. ماهی که مبارزات مردمی در اولین فاز خود پیروز شد، و اولین گام در راه رهایی خود را برداشت. ۲۲ بهمن زمانی به سیاهی گرایید که هزاران ملیشای مجاهد، رزمنده فدایی و آزادیخواه به جوخه های اعدام سپرده شدند. ماهی که سیلابی، خسرو پناهی، ملکوتیان، و قاسم سیادت به شهادت رسیدند.

آری ماهی که گذشت ماه خون و خیانت، شهادت و افتخار بود. درود بر خلق ایران که چنین جانبازان و حماسه آفرینانی را در دامن خود پروراند و حامی چنین اسطوره هایی بوده است. و چه زیبا گفته است که "در برابر تشدر می ایستند، خانه را روشن می کنند و می میرند."

دیدگاهها

تبریک گفته اند. بدین وسیله پیام این دوست گرامی را به مخاطبین ایشان می رسانیم و از طرف رفقای دست اندر کار نبرد خلق از ایشان تشکر می کنیم و ما هم امیدواریم که سال ۱۳۷۶ سال پیروزی و بهروزی خلق ایران باشد.

— آقای محمد رضا ترابی و خانم نسرين جلوندی از هلند نامه ای پر مهر برای ما فرستاده اند. این دوستان گرامی در نامه شان ضمن اظهار قدردانی از کوششهای سازمان و انجمن فرهنگی نبرد در هلند در امر رسیدگی به مسائل پناهندگان نوشته اند: "... بیش از پیش برای ما محرز شد که سوسیالیسم انسانی ترین مکتب جهانی است و چشم انداز تحقق آن در آینده نزدیک بسیار امیدوار کننده و غیر قابل تردید است. به سهم خود تلاش خواهیم کرد تا در ایران بار دیگر شعار تنها ره رهایی رد سرخ فدایی - مسلسل، مسلسل جواب ضد خلق است را در خیابانهای تهران و ایران طنین بیندازیم."

— آناهیتا ترابی از هلند، کارت زیبایی به مناسبت فرا رسیدن سال جدید میلادی با نقاشی خودش برای ما فرستاده که دست اندرکاران نبرد خلق را بسیار خوشحال کرد. ضمن تشکر از ناهید کوچولوی عزیز، ما هم سال پسر باری را برای او آرزو می کنیم.

— آقای عباس آزادی از هلند طی نامه ای سال ۱۹۹۷ میلادی را تبریک گفته و آرزو کرده اند که در سال ۹۷ زیر چتر سیاسی برنامه های شورای ملی مقاومت ایران به آغوش مردم ایران برگردیم. ما هم متقابلاً سال جدید میلادی را به این دوست گرامی تبریک می گوئیم.

— آقای حیدر طالعی از آلمان آدرس جدیدشان را بر ایمان فرستاده، نبرد خلق به آدرس جدید فرستاده خواهد شد.

— آقای خسرو خلیلی از سوئد با ارسال کارت تبریک سال جدید میلادی، را تبریک گفته اند. ما هم متقابلاً سال ۱۹۹۷ میلادی را تبریک گفته و برای ایشان سلامتی و موفقیت آرزو می کنیم.

— آقای کوروش از فلوریدا ۱۰۰ دلار بابت اشتراک نشریه و کمک مالی ارسال کرده اند. بدین وسیله رسید آن را اعلام می کنیم.

— آقای فرهاد جواد زاده از استرالیا، نامه ای برای نشریه ارسال نموده اند. از نشریه ۱۳۹ برای ایشان ارسال شده است. از لطف این دوست گرامی به نبرد خلق سپاسگزاریم.

از میان نامه ها

..... روز چهارشنبه ۳/بهمن/۷۵ از طریق دادگاه:

پس از مدت ۲۸ ماه انتظار جواب منفی دریافت کردم و به دنبال آن یک باره تصمیم به خودکشی گرفتم و با یک کارت خود را مجروح کردم که بلافاصله افراد فایه (محل اقامت متقاضیان پناهندگی در فرانسه) و اشخاص دیگر مرا متوقف کردند. به هر حال در آن زمان، پلیس و دکتر و آمبولانس آمد و مرا به بخش اورژانس منتقل کردند و پس از سپری نمودن یک شب در اورژانس، سپس مرا به بخش عادی انتقال دادند و به مدت ۴ روز دیگر در آن بخش بستری بودم و در این مدت چندین بار با من مصاحبه شد. که دلایل پناهندگی خود را توضیح دادم و گفتم به هیچ عنوان به ایران نمی توانم بازگردم و حتی خانواده ام به وسیله مامورین رژیم تحت فشار هستند و از این بابت هم قبلاً هشدار داده بودم و مدارکی به دادگاه ارسال کرده بودم داک بر این که هوادار سازمان چریکهای فدایی خلق هستم، مرگ در این جا را به بازگشت به ایران ترجیح می دهم و مایلم این مسأله در ارگان سازمان به درج برسد.....

احمد شهبازیان - فرانسه

مهرجویی: آنها خودشان هم نمی دانند فرهنگ اسلامی چیست.

گزیده ای از یک گزارش

— رامین فراهانی

روزنامه هلندی NRC Handelsblad در ۲۵ ژانویه ۱۹۹۷ صفحه ای را به گزارشی در باره ایران اختصاص داده است. Carolien Roelants در گزارش خود می گوید از جمله به بررسی تقابل فرهنگ غربی. که به نظر او در زندگی روزمره مردم حضور دارد. با فرهنگ به اصطلاح اسلامی. که رژیم و طرفدارانش علیرغم خواست مردم سعی در تحمیل آن دارند. پدیدارند. بحث سلب آزادیهای فرهنگی نیز بخشی از گزارش او را تشکیل می دهد. متأسفانه گزارشگر در جستجویش به حقایق دردناک و جنایات پشت پرده فاشیستهای اسلامی دسترسی پیدا نمی کند یا نمی خواهد بکند. نگاه محدود او و مصاحبه هایش با افراد محافظه کار یا حتی طرفدار رژیم. نهایتاً تصویری تحریف شده از اوضاع به دست می دهد. با این حال در بخشی از گزارش که به مقوله سانسور در فیلم می پردازد. تناقض حاکم بر تشکیلات سانسور از لایبالی گفتگوی کوتاهی با داریوش مهرجویی قابل تشخیص است. که ذیلاً از نظراتان می گذرد. اظهار نظرهای مهرجویی در مورد بعضی سیاستهای ارتجاعی رژیم جای شگفتی بسیار دارد که به یک نکته آن در پایان این مطلب اشاره کرده ام.

... بحث بر سر ارزشهای اسلامی در فیلمهای ایرانی. که طی سالهای گذشته در غرب موفقیتهای بزرگی به دست آورده اند. دوباره از سر گرفته شده است. رفسنجانی ماه گذشته تاکید کرده است: "سینمای امروز باید فرهنگ ولای اسلامی را منعکس کند". ولی معنای ارزشهای اسلامی چیست؟ به عنوان یک روزنامه نگار غربی سرداروردن از این ارزشها تقریباً ناممکن است. افراد قابل صحبت و واجد صلاحیت در خصوص ارزشهای اسلامی، به نظر می رسد که سؤالیهای ارائه شده را مدام از سر خود وای می کنند. متأسفانه آنها فقط زمانی وقت دارند که دیگر گزارشگر از ایران خارج شده است. البته آنها مایلند جوابها را فاکس کنند. در موقع مناسب!

فیلمساز ایرانی، داریوش مهرجویی می خندد: "مسأله این است که آنها خودشان هم نمی دانند فرهنگ ولای اسلامی چیست. آنها باید این را بر عهده فیلسوفها می گذاشتند." [در ادامه گزارشگر به اشتباه ذکر می کند که مهرجویی خودش هم فیلسوف است. حال آن که او زمانی در رشته فلسفه تحصیل کرده است.]

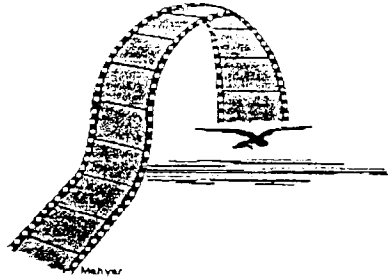
مهرجویی تأیید می کند که سانسور به طور کلی شدیدتر شده است: "از جمله در مورد ظاهر زنها". هر فیلمسازی باید به مجموعه ای از مقررات مهم عمل کند: بدحجابی یا روسری به عقب کشیده شده. یک تابوی محض است. احترام به اسلام. عدم تاکید بر رابطه جنسی. عدم حضور خشونت و عدم بدبینی. "خلاصه تمام آن چه که سینمای تجاری آمریکا می شناسد. تابوست". چیزی که به نظر مهرجویی بد نمی آید: "ایران تنها کشوری است که به فیلمهای آمریکایی اجازه ورود نمی دهد. به همین خاطر در این جا رقابتی وجود ندارد".

وزارت ارشاد اسلامی اول در مورد فیلمنامه قضاوت می کند و پس از آن در مورد محصول نهایی. اما این تئوری است. به نظر مهرجویی: "سیاست همیشه خود را با ایدئولوژی قاطی می کند، به همین دلیل کل پانورامای اجتماعی متناقض است". کماکان افراد جدیدی در تشکیلات سانسور

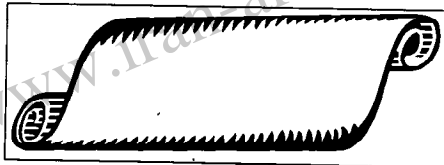
سینمای آزاد

سال اول، شماره یکم

• عرب هارچده • روز دنیا به جرئت (اصطلاحاً روز) • شمشیر کهنه، بازگشت تبعیر
 • مسعود مسمی • عرب های ورور • عربیاتی قید • مسعود، هرشد! • تصویر بند • دگانه
 • اسیر سماکار • غنچه در پوستای ایران • السور بیستی • روزنامه خرد و صورتک ها
 • سینمای آزادی • زینب • اسفندیار • حیدر زینب • سیمان • امیروریا • عروسی



شماره پنجم مجله سینمای آزاد را دریافت کردیم. در این شماره مقاله های جالبی در مورد مسائل مربوط به سینما. از جمله مقاله عباس سماکار در مورد فیلم گال ساخته کارگردان برجسته ایرانی ابوالفضل جلیلی و نگاهی به نقش زن در سینمای ایران نوشته نیلوفر بیضایی چاپ شده است. در این شماره نامه محمود کرم زاده. مسئول انجمن فرهنگی نبرد در هلند در حمایت از تلاشهای مجله سینمای آزاد برای افشای سیاستهای ضد فرهنگی رژیم ایران، چاپ شده است.



منصوب می شوند که هر یک ایده های شخصی شان را در باره ارزشها و معیارهای اسلامی با خود به همراه می آورند. این نتیجه اش تناقض بیش از حد است. به این صورت صحنه ای که به نظر می رسد سرتوشتی جز نابودی ندارد. تحمل می شود. و آن دیگری که باید بی مسأله باشد. رویش خط بطلان کشیده می شود.

مهرجویی می گوید: "مثلاً فیلم گبه [از مخملباف] نوعی ماجراجویی است. موضوع بسیار جدید است. اما اگر داستان به جای زمان گذشته و در یک ایل کوچنده، در طبقه متوسط امروزی به وقوع می پیوست، این فیلم مشکلات پیچیده ای با سانسور پیدا می کرد".

مهرجویی هم چنین به سریال تاریخی امام علی اشاره می کند که هر دو شبه شب ایرانیان بسیاری را به پای تلویزیون می کشاند: "موقع پخش اولین قسمت، یک امیر حاکم در حالت مستی به مسجد می رود. بدترین تابوها نقض می شوند- این از دید ایدئولوژیک به حدی تکان دهنده بود که من انتظار یک واکنش فوری را از جانب روحانیت داشتم. اما چنین اتفاقی نیفتاد. فعلاً در این خصوص باز بیشتر تحمل می شود. از طرف دیگر آدم هیچ وقت نمی داند بعداً چه اتفاقی خواهد افتاد.

[جای تأسف است که مهرجویی نمایش صحنه فوق را به حساب تحمل مقامات میگذارد و به تبعیضاتی که سانسورچیها بین فیلمسازان وابسته به حکومت و فیلمسازان معترض قائل می شوند، اشاره ای نمی کند]. □

برای دفاع از آزادی

اسماعیل وفا یغمایی

برای دفاع از آزادی،
 برای شمشیر کهنه و قدیمی
 باید ترانه ای سرود،
 برای قلعه های کهن که در آنها
 پدران ما جنگیدند
 و برای اجاقهای سرد و دودهای
 فراموش شده

 برای دفاع از آزادی، با خون خود
 برای آزادی باید شعری نوشت
 و تفنگهای رزم آوران
 و زخمهای آنها
 برای تفنگها و زخمهای زنان رزم آور
 برای تفنگها و زخمهای مردان رزم آور

 برای دفاع از آزادی
 باید در مقابل گورهای مردگان به احترام ایستاد
 گورهای کشتگان
 گورهای شهیدان
 و با کلمات آتش
 بر اشک خود شعری نوشت
 با اندوه و خشم
 و برای دفاع از آزادی
 فرقی نمی کند

گاهی، شاید، نیمه شبی
 وقتی که شمع می سوزد و عود عطر می پراکند
 و جام نیمه تهی است
 و ماه زرد فام در اعماق آسمان می گذرد
 و زنجیره در شکاف پنجره شکسته می خواند
 باید بر لبان آن که دوستش می داری
 غزلی عاشقانه نوشت
 و در ازای هر کلمه
 از او بوسه ای ستاند
 برای دفاع از آزادی

۲ / ژانویه / ۹۷ - پاریس

نامه به وزیر امور خارجه فرانسه

کانون فرهنگی - هنری پویا، طی نامه ای به وزیر امور خارجه فرانسه خواستار آن شده است که "برای روشن شدن حقایق و برای این که یک روشنفکر ایرانی قربانی نقشه های مأمورین امنیتی رژیم ایران نگردد"، وزارت امور خارجه فرانسه نظر خود را "پیرامون آن بخش از نوشته آقای سرکوهی" که در مورد آقای مانویل دبیر اول سابق سفارت فرانسه در تهران است را اعلام نماید. کانون فرهنگی - هنری پویا هم چنین با انتشار یک ویژه نامه تحت عنوان "توطئه علیه فرج سرکوهی روشنفکر و روزنامه نگار ایرانی، چگونه آغاز شد و به چه ترتیب ادامه دارد" پروسه توطئه وزارت اطلاعات و امنیت رژیم جمهوری اسلامی در رابطه با فرج سرکوهی را تشریح کرده است.



برخی از رویدادهای

بقیه از صفحه ۱۶

۱۳۵۴/۱۲/۳ - شهادت مجاهد خلق، سرگرد محبی افسر انقلابی ارتش
 ۱۳۵۷/۱۲/۲۸ - یورش به مردم سنندج و آغاز سرکوب جنبش مردم کردستان توسط رژیم خمینی
 ۱۳۵۸/۱۲/۲۴ - برگزاری انتخابات دوره اول مجلس شورا پس از انقلاب
 ۱۳۵۸/۱۲/۲ - اعلام خبر شهادت چهار ستاره خلق ترکمن، توماج، مختوم، واحدی و جرجانی
 ۱۳۶۱/۱۲/۲۴ - کشتار تعداد زیادی از زندانیان سیاسی در زندان رشت به دنبال ایجاد آتش سوزی در این زندان توسط مزدوران رژیم خمینی
 ۱۳۶۴/۱۲/۸ - درگذشت غلامحسین بنان، خواننده بزرگ و استاد موسیقی ایرانی
 ۱۳۶۶/۱۲/۲۲ - علی اکبر دهخدا، استاد، نویسنده، محقق و تدوین کننده فرهنگ بزرگ دهخدا در سن ۷۱ سالگی درگذشت
 ۱۳۷۱/۱۲/۲۵ - شهادت محمدحسین نقدی، نماینده شورای ملی مقاومت در ایتالیا به دست تروریستهای رژیم جمهوری اسلامی

کانادا - ونکوور

به صدای ارس گوش کنید

پنجشنبه ها از ساعت ۲۰ تا ۲۲

این برنامه به وسیله Matching Transformer به TVCABLE بر روی موج FN ردیف ۹۳/۹ کیلوهرتز و در بعضی از نقاط ونکوور روی موج AM ردیف ۹۴۰ کیلوهرتز قابل شنیدن است. در ساعت پخش برنامه می توانید با تلفن ۲۹۱۴۴۲۳-۶۰۴ با صدای ارس تماس برقرار کنید.

آدرس پست الکترونیکی (E-mail) رادیو ارس
 azra@lightspeed.bc.ca

توقیف کالاهای ایرانی در آمستردام

هنه نامه هلندی Vry Nederland در اول فوریه ۱۹۹۷ طی گزارشی فاش کرد که در فرودگاه اسخپیل نزدیک آمستردام، به درخواست مقامات آمریکایی از ادامه ارسال کالاهایی به مقصد ایران جلوگیری شده است که بنا بر ادعای آمریکاییها در ساخت بمب اتم از آنها استفاده خواهد شد. این کالاهای مشکوک توسط رضا امراللهی رئیس سازمان انرژی هسته ای ایران، که فردی نزدیک به رفسنجانی است، در آمریکا سفارش داده شده اند و از طریق کانادا سر از اسخپیل درآورده اند. درخواست آمریکا این است که هلند این کالاها را پس بفرستد اما هلندیها علیرغم این که آمریکا را بهترین دوست خود می دانند، معتقدند که این کار به وجهه خوب هلند هم چون کشوری واسط در امر حمل و نقل خدشه وارد می کند. بخصوص به این دلیل که در لیست کالاهای مذکور نام هیچ نوع کالای ممنوعه از دید گمرک وجود ندارد تا دادگستری هلند بتواند مانع از ترانزیت کالاها بشود. یک مقام آگاه در امور اقتصادی هلند جلوگیری از ادامه ارسال کالاهای فوق را تنها در صورتی ممکن می داند که صحبت از جعل اسناد و مدارک حمل و نقل باشد. و فرستاده گمرکی آمریکا میگوید که مجاز نیست در مورد چنین مسأله ای با روزنامه نگاران صحبت کند!

*** خوانندگان نبردخلق، دوستان و رفقای گرامی. مطالب بسیاری طی ماه گذشته دریافت کردیم که به علت کمبود جا، موفق به چاپ آنها نشدیم. این مطالب در شماره آینده به چاپ خواهد رسید. بدین وسیله از دوستان و رفقای که برای نبردخلق مقاله، گزارش، خبر، شعر و... ارسال کرده اند، تشکر می کنیم. باز هم در انتظار دریافت نامه ها و مطالب شما هستیم.**

روزهای تاریخی
 ۸/مارس - روز همبستگی بین المللی زنان خارجی
 از ۲۰ فوریه تا ۲۰ مارس
 ۲۳ فوریه ۱۴۶۸ - یوهان گوتنبرگ مخترع صنعت چاپ در سن ۶۸ سالگی درگذشت.
 ۲۶ فوریه ۱۸۴۸ - انتشار مانیفست حزب کمونیست نوشته مارکس و انگلس
 ۲۱ فوریه ۱۸۵۲ - گوگول، نویسنده بزرگ روس در سن ۴۳ سالگی درگذشت.
 ۵ مارس ۱۸۷۱ - تولد روزالوکزامبورگ
 ۱۸ مارس ۱۸۷۱ - تشکیل کون پاريس
 ۱۴ مارس ۱۸۸۳ - درگذشت کارل مارکس، برجسته ترین اندیشمندان تاریخ معاصر. آموزگار و رهبر بزرگ پرولتاریای جهان
 ۲ مارس ۱۹۱۹ - تشکیل کنگره مؤسس انترناسیونال سوم
 ۲۱ فوریه ۱۹۳۴ - شهادت اگستینوسازساندینو، از رهبران جنبش انقلابی نیکاراگوئه توسط گارد ملی دولت ارتجاعی حاکم در نیکاراگوئه
 ۴ مارس ۱۹۵۳ - درگذشت ژوزف استالین
 ۱۴ مارس ۱۹۵۴ - آغاز نبرد دین بین فو توسط انقلابیون ویتنام علیه نیروهای تجاوزگر فرانسوی
 ۲۲ فوریه ۱۹۶۵ - ترور مالکوم ایکس از رهبران جنبش سیاهان آمریکا
 ۲۷ فوریه ۱۹۷۷ - تأسیس جمهوری دموکراتیک عربی صحرائی باختری توسط جبهه آزادیبخش پولیساریو
 اول مارس ۱۹۸۱ - شروع اعتصاب غذای بابی ساندز در زندانهای انگلیس که منجر به شهادت او گردید.
 ۴ مارس ۱۹۸۵ - اعتصاب یک ساله کارگران معدن زغال سنگ در انگلیس بدون توافق با دولت خانم تاجر پایان یافت. این یک شکست برای جنبش کارگری انگلیس و آغاز عقب نشینیهای بعدی این جنبش بود.

آدرس تماس با کانون فعالین سازمان در هلند
 kanoon
 Postbus 373
 4380 AJ Vlissingen
 HOLLAND

NABARD - E - KHALGH

Organ of the
 Organization of Iranian People's Fedayee Guerrillas
 Executive Editor: Zinat Mirhashemi

Published by :
 NABARD CULTURAL ASSOCIATION

No : 141 19. Feb. 1997

NABARD P.O Box 10400 London N7 7HX ENGLAND ***	NABARD Post fach 102001 50460 Koln GERMANY ***
HOVIAT P.O Box , 1722 Chantilly, VA 20153-1722 U.S.A ***	NABARD Casella Postale 307 65100 Pescara ITALIA ***
NABARD P.O . Box 56525 shermanoaks, CA 91413 U.S.A	NABARD P.O . Box 15 Toronto ont . M 5 S 2SG CANADA

نبرد خلق بر روی اینترنت
[http:// 151.99.139.188/fedaian/](http://151.99.139.188/fedaian/)
 آدرس پست الکترونیکی نبرد خلق
 E. Mail : Nabard@wanadoo.fr

نبرد خلق

ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران

مدیر مسئول : زینت میرهاشمی

چاپ : انجمن فرهنگی نبرد

نبردخلق ارگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران و بیان کننده نظرات این سازمان است. اما بدیهی است که از چاپ مقالات و مطالب فعالین سازمان و جنبش مقاومت و صاحب نظران و نیز ترجمه مطالبی که حجم نشریه اجازه می دهد و اطلاع از آن مفید است، خودداری نمی کند. مطالبی که با امضای افراد در نبردخلق چاپ می شود، بیان کننده نظرات خود آنان است که ممکن است با نظرات سازمان نبردخلق (با نام و یا بدون نام) بیان کننده نظر سازمان است.

برای تماس مستقیم با نبردخلق و اشتراک آن، با آدرس زیر تماس بگیرید.

NABARD
 B.P 20
 91350 GRIGNY CEDEX / FRANCE

فرم اشتراک نبرد خلق

Name :
 Address :

بهای اشتراک سالانه نبردخلق

اروپا ۷۵ فرانک فرانسه
 آمریکا و کانادا ۱۸ دلار آمریکا
 تک شماره ۷ فرانک فرانسه

حساب بانکی سازمان

نام بانک : SOCIETE GENERAL
 آدرس بانک : BOULOGNE - S - SEIN
 FRANCE
 کد گیشه : 03760
 شماره حساب : 00050097851
 نام صاحب حساب : Mme. Talat R.T

اخبار پناهندگی

فعالیت‌های انجمن فرهنگی نبرد در هلند

در ارتباط با سیاست پناهندگی در هلند نشستی از سوی سبزه‌های چپ در شهر Zoetermeer به تاریخ ۱۲ فوریه برگزار گردید. موضوع این نشست اعتراض به گسترش زندانهایی بود که برای نگهداری پناهجویان رد شده در نظر گرفته شده است. در این جلسه نمایندگان دادگستری، پارلمان و چند سازمان پناهندگی نیز حضور داشتند. به دعوت کمیته برگزار کننده این نشست آقای محمود کرم زاده سخنگوی انجمن فرهنگی نبرد در این جلسه شرکت و ضمن سخنرانی با عنوان مخالفت با مجازات و زندان پناهجویان رد شده در جلسات پرسش و پاسخ نظرات انجمن فرهنگی نبرد را عنوان نمود. هم چنین از سوی شورای شهر Wageningen و با حضور چند تن از نمایندگان پارلمان هلند نشستی با عنوان بررسی سیاست پناهندگی در هلند به تاریخ ۲۷ ژانویه برگزار گردید. در این جلسه علی رحمتی از اعضای انجمن فرهنگی نبرد ضمن سخنرانی در رابطه با پناهجویان ایرانی سیاست دادگستری را غیر عادلانه و غیر انسانی توصیف نمود. وی بر لزوم صدور گزارش جدیدی از سوی وزارت امور خارجه در ارتباط با وضعیت حقوق بشر در ایران به ویژه بعد از گزارش اخیر آقای کاپیتورن تاکید نمود.

وضعیت حقوق بشر در سال ۱۹۹۶

در ارتباط با وضعیت حقوق بشر در ایران در سال ۱۹۹۶ و بررسی سیاست ناعادلانه و غیر انسانی دادگستری هلند در قبال پناهجویان ایرانی گزارش جدیدی به تاریخ ۲۵ ژانویه از سوی انجمن فرهنگی نبرد تهیه گردید. این گزارش موارد مختلف نقض حقوق بشر در ایران را در یک سال گذشته و سیاست غیر انسانی دولت هلند در رابطه با پناهندگان را به تفصیل بررسی کرده است. این گزارش برای مراجع مختلف تصمیم گیری و مجامع حقوق بشر ارسال گردیده است. تاکنون در پاسخ به مفاد آن نامه هایی از سوی کمیسیون قضایی پارلمان هلند (Advies Commissie) و چند وکیل و سخنگوی دادگستری هلند برای انجمن فرهنگی نبرد در هلند ارسال گردیده است. PZC، در ۲۹ ژانویه نوشت انجمن فرهنگی نبرد امروز گزارشی را در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران به کمیسیون قضایی پارلمان هلند ارائه می دهد تا در سیاست پناهندگی دادگستری نسبت به پناهجویان ایرانی تجدید نظر صورت گیرد. در شماره های آینده نبرد خلق، این گزارش را چاپ خواهیم کرد.

دفاع از پناهجویان

به ابتکار کمیته هماهنگی پناهجویان و پناهندگان ایرانی در هلند و در اعتراض به سیاست دادگستری یک راهپیمایی اعتراضی ۳ روزه سازماندهی گردید. این راهپیمایی که از شهر Haarlem شروع گردیده بود، در تاریخ ۲۹ ژانویه در مقابل پارلمان هلند با خواندن قطعنامه و ارائه آن به پارلمان هلند خاتمه یافت. انجمن فرهنگی نبرد ضمن حمایت از این راهپیمایی اعتراضی از فعالین خود خواسته بود که در این راهپیمایی شرکت و در حمایت از کمیته برگزار کننده در مقابل پارلمان گردم آیند. مرکز خبر ANP، روز ۲۸ ژانویه ۹۷ اعلام داشت، انجمن فرهنگی نبرد انتظار دارد دهها پناهنده ایرانی از کمیتهای پناهندگی Zeeland با حمایت از این راهپیمایی اعتراضی در ۲۹ ژانویه در مقابل پارلمان هلند گردم آیند.

از اعتصاب سراسری کارگران پالایشگاههای نفت

حمایت کنیم

بار دیگر کارگران صنعت نفت نشان دادند که در رویارویی طبقه کارگر ایران با نظامهای سرمایه و ارتجاع حاکم که همواره مبارزات خلقی و کارگری را سرکوب کرده اند، خاموش نخواهند شد و در دفاع از حقوق طبیعی و برحقشان، استوار و پایدار مقاومت خواهند کرد. تاریخ کارگری ایران، خاطرات پر شور و فراموش نشدنی از مبارزات و اعتصابات کارگران دلیر صنعت نفت دارد که در شرایط کنونی نیز، هم چون گذشته با گستردگی هر چه تمامتر می رود تا پایه های رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی را به لرزه در آورد. در اعتصابات اخیر پالایشگاههای نفت، کارگران مبارز و مقاوم نشان دادند که به وعده های پوچ رژیم، جواب دندان شکن و کوبنده ای خواهند داد. رژیم جمهوری اسلامی، از آن جا که ذاتش غیر انسانی و ضد کارگریست با وعده های توخالی وزیر نفتش سعی کرده بود، اعتراضات بر حق کارگران را برای مدتی سرکوب و خاموش کند. اما به دنبال عملی نشدن وعده های رژیم، کارگران در یک اعتصاب دو روزه، در روزهای ۲۸ و ۲۹ اذر ماه به رژیم اخطار کردند که اگر تا یک ماه آینده خواستههایشان عملی نشود، اعتصابی گسترده تر را در جهت کسب کامل حقوقشان آغاز خواهند کرد. ما ضمن حمایت و اعلام پشتیبانی خود از این حرکت کارگری، از تمامی افراد و نیروهای انساندوست و آزادیخواه می خواهیم که با حمایت، پشتیبانی و هم چنین شرکت خود در مراسم و جلسه های مشترک دفاع از اعتصاب، پالایشگاههای نفت، گامی در جهت ارتقاء و پیروزی این مبارزه کارگری بردارند. سرنگون باد رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی - ناپود باد امپریالیسم و ارتجاع جهانی به امید پیروزی جنبشهای کارگری پیشرو در سراسر جهان فعالین سازمان چریکهای فدایی خلق ایران در ونکوور - کمیته دفاع از پناهنده مبارزه و صدای ارس ۲۰ ژانویه ۱۹۹۷

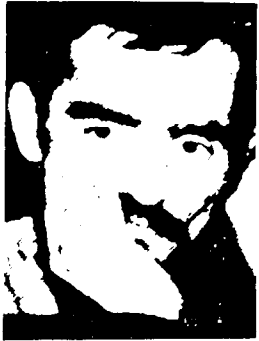
شبی با پناهندگان

به دعوت انجمن فرهنگی نبرد، گردهمایی تحت عنوان "شبی با پناهندگان" در ۱۵ فوریه در شهر میدلبورخ برگزار گردید. در این گردهمایی نمایندگان سبزه‌های چپ، انجمن ضد راسیست BRAVO، انجمن دموکراتیک مراکشی های مقیم هلند و انجمن زنان مهاجر، نقطه نظرات خود را در مورد سیاست پناهندگی دولت هلند و راههای مقابله با آن عنوان نمودند. پناهجویان و پناهندگان ایرانی از کمپها و شهرهای مختلف گردهم آمده و پس از بحث و تبادل نظر، مراسم با صرف شام، موزیک و پذیرایی از مدعوین پایان یافت.

یک نامه

با عرض سلام خدمت یکایک رفقای عزیز و خسته نباشید. به شما محترما به عرض می رسانم که در پی فراخوان دفتر انجمن فرهنگی نبرد در هلند مبنی بر شرکت در اکسیونهای اعتراضی علیه سیستم دادگستری هلند، بنده ایرانیان کمپ Sanbeek و Sterensbeek را در جریان این فراخوان قرار دادم و با انجام اکسیون در شهرهای منطقه محل سکونت به جمع آوری امضاء مردم هلندی برای حمایت از پناهجویان ایرانی هلند پرداختیم و در این اکسیونها، با تشریح موقعیت بد حقوق بشر در ایران و ترورهای رژیم جمهوری اسلامی اذهان عمومی را برای حمایت از پناهجویان ایرانی جلب می کردیم و برای خانواده قربانی کمپ میدلبورخ، امیر کاوه نیز پیامهای تسلیت ارسال شد. با احترام / رامین صبی پور

شهدای فدایی اسفند ماه



در برابر تندر می ایستند خانه را روشن می کنند و می میرند

فدایی شهید، رفیق کبیر مسعود احمد زاده

رفقا: رحیم سمعی - مهدی اسحاقی - مسعود احمدزاده - عباس مفتاحی - مجید احمدزاده - مهدی سوالانی - حمید توکلی - غلامرضا گلوی - بهمن آژنگ - سعید آریان - عبدالکریم حاجیان سه پله - مناف فلکی - علی رضا نابدیل - یحیی امین نیا - جعفر اردبیلچی - محمدعلی تقی زاده - اصغر عرب هریسی - اکبر مؤید - علی نقی آرش - حسن سرکاری - فریدون نجف زاده - علی اکبر صفایی فراهانی - جلیل انفرادی - اسکندر رحیمی - هادی فاضلی - اسماعیل معینی عراقی - شاع الدین مشیدی - هادی بنده خدا لنگرودی - عباس دانش بهزادی - محمدعلی محدث قدجی - غفور حسن پور - هوشنگ نیری - ناصر صیف دلیل صفایی - صبا بیژن زاده - بهنام امیری دوان - عبدالرضا کلانتر نیسانکی - احمد غلامیان لنگرودی (هادی) - محمدرضا بهکیش - نظام - حمید آزادی - عباس - جعفر پنجه شاهی - محمدعلی معتقد - جواد غفوریان - جلیل خواری نسب - سعید عقیقی - علی خلیقی - عبدالرحیم صوری - تیمور ستاری - منصور سعیدی - اقبال طاهرخو - بهاء الدین نگهداری - خسرو قره داغی - سیروس فروس - ناصر نجم الدینی - مجتبی خرم آبادی - منصوره حبیبی زاده - طی سالیهای ۴۹ تا کنون در مبارزه علیه امپریالیسم و ارتجاع. در مبارزه علیه رژیمهای شاه و خمینی و برای تحقق دموکراسی و سوسیالیسم به شهادت رسیدند.

برخی از رویدادهای تاریخی

اسفند ماه

داخلی:
۱۲/۳/۱۲۹۹ - انجام کودتای امپریالیستی - انگلیسی توسط رضاخان با همکاری سیدضیاء الدین طباطبائی
۱۲/۲۲/۱۳۰۴ - ایرج میرزا - یکی از تواناترین شعرای ایران معاصر درگذشت.
۱۲/۳/۱۳۲۹ - پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور توسط دکتر محمد مصدق تقدیم به دوره شانزدهم مجلس شورای ملی ایران شد.
۱۲/۱۶/۱۳۲۹ - سپهبد حسینعلی رزم آرا به دست خلیل ظهاسبی عضو جمعیت فدائیان اسلام ترور شد. رزم آرا در آن وقت نخست وزیر بود.
۱۲/۲۹/۱۳۲۹ - روز ملی شدن صنعت نفت
۱۲/۹/۱۳۳۱ - شکست کودتای دربار و همکاریان مرتجع آن، آخوند بهبهانی، آخوند کاشانی و دکتر بقایی علیه دولت ملی دکتر مصدق
۱۲/۲۴/۱۳۳۲ - به آتش کشیدن کریم پور شیرازی.
روزنامه نگار مترقی توسط مزدوران رژیم محمدرضا شاه
۱۲/۱۷/۱۳۳۷ - امضاء قرارداد دو جانبه نظامی با آمریکا توسط رژیم محمدرضا شاه
۱۲/۱۴/۱۳۳۸ - تظاهرات مردم تهران در رابطه با اتوبوس رانی
۱۲/۲۶/۱۳۴۹ - تن از رزمندگان فدایی به دست مزدوران رژیم شاه اعدام شدند. این اولین گروه اعدام از جنبش پیشتاز فدایی بود.

بقیه در صفحه ۱۵